

۸۹۱۳۱۳
م - ۱۱



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

3650



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

۶۸۶

منوی بحر کمال

ایلی شیرازی

مع
مقدمه
از

جناب مولانا مولوی قدرت الشریک صاحب زاد
حسب فرمایش

جناب منشی منظر محسن صاحب کاک او نطیل پلشنگ باؤس لکھنؤ
باہتمام احقر العباد محمد سن غفرلہ رب العالیین

در مطبع انوار المطابع لکھنؤ مطبوع گردید

۱۹۴۱ء

بالاسوم

191. 2414



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar



J. & K. UNIVERSITY LIB.

Acc No 60423

Date 15.9.65

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بود از حمد و ثنا گری مصنف بے مانند که هر مطلع و دیوان مبدعانش مطلع
 دو صد خود رشید درخشان اسرار است و هر موج بحر بیانش را دو صد سلک بر
 روز و غوامض در حیب و کنار و پس از ستایش دنیایش داد از بهای که داد
 و درش آینه مذاقی عالم جز و لا ینفک اکم ظاہری دوست داود را پیرایه که
 مخلوقات غیر متناهیہ را از مواند پر نوا کند فضل کرم و امتنان دانی نوا خود
 بے منت گردانید. ابیات

چمن افتاده راه سر غش
 شده خوں در رگ سنبل سیہ پوش
 تن گل را بناخن کرد و قسمت

گلستان سینہ ز کیں زد غش
 ز بس در بوتہ شوقش زده جوش
 غمش چون خراش آمیخت لذت

<p>رخ زرق طلسم رنگ پای است سواد نقطه دارد چشم لاله رسید از مجمرش سوزن به دود بود متقارنشان مضارب یکبار نه کردی شان را در سر فراموش بدام بنجۀ داغش گرفتار از آن رو پشت بر دیوار دارد سپهر بنجران دارد در آغوش شده کجاست خاکستر داغش که یاد بر جگرش کرد قائم</p>	<p>از عشق او که از متناهی است ز بس خورشید که خوردش از رساله شقایق چون زده اش سوخت خود بیادش عند لیباں نغمه برده اند داد و گریه فکرش به در آغوش بود کبک سرا سر گرد کهسار دل طاووس از و صد خار دارد ز باغ و صف و طوطی چین پوش بود قمری همیشه در سراغش بسر سبزی خرامد سر و دام</p>
--	---

تو انگریز آن صنایع حقیقی بجدیت که بیک حرف کن جمیع افراد تکوینی را از یک
ما بودنی و میدانی بودنی جلوه گری داده قادر مطلق بودن آن نطق و دوجا
را صفتی است غیر متعین و تعظیم و تجیدش را پایه نه به آن بلندی رسیده است که
دست ادراک یک از افراد کرده جنیه و انیه تواند رسیده تا به و بی روی چه رسد

<p>نیک بختی و نیک وزی از دست همه را از وزی و حیات جدید</p>	<p>همه روح و دین و وزی از دست کاف و مومن و شقی و سعید</p>
--	---

عالم تیره و تاریکی را به یک پر تو نور ذات مقدسه محمدی علیه الصلوٰة والسلام

روشنی وجود عطا فرموده -

امام انکارم مدارا المدا را همه دور آرا م اطوار والا
 مه مهر در دوره مهر سرود
 همه مسک سار اکلام مطهر
 شجره شجره آرا مدح مطهر
 همه مصرعه عکس لاله مصتور
 در اسرار سالار دهر مطهر
 همه دور در کلک طراح عالم
 در املا و کلک آیه مطهر
 عروس گل و لاله در طرح سرود
 مراجم در احکام را و مطهر
 صد اوحام رسول مطهر
 همه طرح طراح دهر مطهر
 محرک محمل و لاله در مهر سرود
 محرک سمار سماع عرائس
 همه داده و داده در سرود
 مازل در اسرار اعلا و داد

دور آرا م اطوار والا
 سما و مسک دور روح مطرا
 گل دور دور آوار والا
 مظلای همه لوح مدح مطرا
 در اسرار مدح رسول معلّا
 مصتور همه لوح و قوار اعلا
 در املا و مدح امام المدا را
 دو لوح سما پر داده مدح والا
 مظلای و همه مسک در داد وارا
 همه عهد والا مراح مطرا
 بیخ صاد و ادر همه مرگیا عدا
 در اسرار مهر رسول معلّا
 سر و سرور آخ در اکرام والا
 مه مهر در دور همه معلّا
 سر داده در داده همه راس عدا
 همه حکم داد را و دهر مطرا

عروس سما سو را سرا سرور
 در اکرام سالاد آرام مردم
 سہا مہر در سرور و محکم
 در اسرار حمد آلہ مطہر
 ہمہ اہل در و در اولاد آدم
 دم سادہ در مدح را و مطہر

ہمہ سہا طاک مدح والا
 در اسلام لام مطہر احمد را
 ہرم مہر در و در سالاد اعلا
 ممد و مد مدح حمد و ح طہ
 مع صا و آل رسول معلہ
 مد و در اسرار دارا و اعلا

اما بعد حق العباد محمد قدرت اشرف یک را و ملیح آبادی می گوید کہ در ہر
 قافہ غیر از مولانا ابی شیرازی کہ البیت سخن آفرینی وصف ذاتی اوست کہے
 و گیمہ تاب و طاقت آن ندارد کہ بیک آن دو بحر ذخا سخن اثنائوری کند یا
 بیک زور دست و کمال پند و پر کلام رازہ نماید من بندہ بھیمان را نہ
 یارائے آنست کہ در میدان تماشایش آن چنان عربیدیل کہ در بیدیل آن کلام
 او دلیل قاطع و برہان ساطع است شبہ نہ خامہ فرسودہ پارا بوانم و دشنامے
 آن استاد ماہر فن کہ شان استادی بزنام نامی آن نازہ بزنامہ دارد۔
 نوٹ:۔ اس مقام پر مطالع المحامد کے ۲۲ شعر کھمے گئے اہل میں یہ قصیدہ
 ہستی ہزار اشعار کا ہے ہر شعر کے لئے دو قیدی لازم ہیں اول یہ کہ کوئی حرف
 نقطہ کا نہیں ہے دوسرے کوئی فعل نہیں ہے تیسرے ایسے اشعار بہت کم ہیں
 جن میں علاوہ ان دونوں صنعتوں کے کوئی تیسری صنعت نہ ہو۔

سخن گفتن مرغ شکسته بال را سوخته کنگره عرش پیر و اندادون است یا اسپ
افتاده هم را به سنا مضامین و آوران بهنگ و بود را آوردن استادان فن
بنادک خیالی و وقت آفرینی آن استاد بر فن اعتراف واقعی نمودن تقارحی
روزگار بدست انصاف کوی استادش نمی تواند و عواد و فلک عود و ذمی
کمالیش را بنوا میدار طبعش خواص بحر معانی یا بحر متواج معانی است
هرگز بر دریائے بیانش مطلع و خشنودگی صد خود شید و خشان است و هر موج
بحر طبع اینقه اش متج و در صدر دریائے سیکر آن کلام مبهمش نه بجهت یزید و
ساب است که نائن ادراک عقده کشایش نماید و نکته اسرار عباد انش
نه چنان دقیق افتاده است که قیاس و زگار آهنگ کو ضحش را در خیال آورد

تا در قانون گفتش رگ گل
لب او ساز و برگ رنگ سخن
عشق و در سخن تفریح
خامه اش چون شود رقم پروانه
از کفش گل نشاند شاخ فتل
لیقه اش تا از لفت سبیل تر
کرده داخل بنا را آلوده
بشکست خطش درستی طرز
ورق آمد چو بر سر او گل تر

دککش ساز لهجه اش بلبل
میدمد صد نوا بچنگ سخن
صفحه و اله شده بحر مدش
خط به خط بر آورد آواز
بد و انش شده ست لاله علم
که کشیده سیاه بهار بر
بمدادش چو مرغ گل و دود
رنگش در سیاه مستی طرز
بلبل از بال خود کشد مسطر

کلامش را از جنس کلام انسانی قیاس نمودن قیاس مع الفارق است منشا منش
افشائے مفیدین پنجره آب و گل تصور نمودن تصور باطل مصنفاتش بیت المعمور
معانی است که دو مبدع معلقه همچو سبزه معلقه باد نهی کنگره آن آویخته اند و
انگلیس صنوعات الفاتش گلشن حریر است که رنگینی دو صد بوتها مقامات
حریری تا بیک گل آن رسیدن نتواند بحر بیافش بحر سامری را بے بحر نموده
آهانه اعجاز کلامش بے دور است و خوش کلامی داود پیموده آن استاده
ما بر اعمار سخن گفتن سخن را بنحی خاص زیب و زینت دادن است و آن
ما بر فن را میارزد و فنی انکاشن و کافنون را آب یاری نمودن.

سوادش در بیاض فروسری	ادواں دارد در شبنم شرزنگیں
بشرح متن حال بید مجنون	کند رنگ تکلم را در گمرگوں
کشاید لب جو در حلیم بلیل	شود و انانائے علم و فتر گل
بیاموزد و باین ادوانی	زبان شمع را بر روانه خوانی

گرمی رنگامی کلامش بحدیست که بر اشتهار سخن خام طبعان پیشگی رسیده اگر
شرائے عجم بر کلام معجز نظامش فخر دارند الحق فخرشان فخرست فخری
بدین فخر بجا مرتبه فخریت یافته و توفیقی چون بنازک خیالیش بے پرده خود را
و توفیقی انکاشته فردوس نزد بیت کلامش دو صد فردوسی را در کنایه داده
صائب چون برائے صواب انتهایش اعتراف نموده مرتبه صابنی یافته
عرفی عرفی است نظیری از نظر افتاده کلامش عنصری چون بیک عنصر
سخن دست برده خود را عنصری شمرده اما ای که بلال سواد بلاغت است

و لاله گلشن فصاحت با آنکه قبالة چهار عنصری بدست دارد و به عناصری بودن
 توجه نیاورد و ده علامه هم درانی بآن همه دانی اقرار نادانی نموده جوهری به تنقید
 لای تصنیفاتش خود را جوهری شمرده طغرا طغرا نویس منشآت آن استاد
 منظر است کاتبی کاتب تصنیفات آن ماهر بیدیل اگر چه بچاد او دلیل و نهاده
 بر تبه ثلث است اما آن ماهر علوم حکمیه و واقف فنون عقلیه اهل علم او بل گفتن
 می شاید و اول را بر تبه ثلث آورده و می باید به هر حرف عبارتش مطلع
 خود شنیده اسرار معانی است و هر نکته منشآتش موج خیزی حشره غنچه بیانی
 هر که یکبار زنگینی کلامش را دیده و دیده اش چندان سرایه تیره و تازگی بدست
 آورده که مناظر انظارش چون گلزار ابرام زنگین گردیده دوده آوازش
 در امطار لای اسرار است و جوهر معانی را به نقادی او گری باز آید الواح
 سفش بزرگ صفوات از تنگ و در زمره شاگردانش دو صنف
 مانی و ارنجنگ تابندگی خیالاتش هم جلوه ماه و خورشید در نشان است
 یا بزرگ زنگینی او راق گلستان گلستان کلامش از سطوره و حروف سنبلی
 و بنفشه در کنار دارد و سواد خطش سواد طره شاید آن طراز است بچیدگی
 عبارت آتش چون موی مرغوله عرائس پر از تیغ و تاب اسرار و ادای
 کلامش چون ادای بیت ابد و نای شیرین شیرین و چون مضمون طبع
 مطلع و در لغت بیله انگین ه

گل و سنبلی درین گلشن نباشد بهار اینجا بهیستی آشناسد
 منجمد دیگر تصنیفات شاعر مدیم المثال و منشی بلعد خیال که کوی مدیم المثال
 آن غلغله در گنبد مقام انداخته شنوی سحر جلال است و اکو منوی است
 به نظیر که نظیر آن در عالم و هم و خیال نتوان گذشت و بحر بیت خای

پراز لالی غواص و اسرار با گلزار است همیشه بهار که بوی گل آں دماغ
 عالم معطر میتوان ساخت تخلیست پراز اثمار مضامین و معانی که باد نئے تحریر یک
 از آں دوحه فضل و کمال جیب دوا من مدد که را مملو میتوان نمود و وجه تصنیف
 جنس کتاب لا جواب آنست که دوزخ و لذت مولانا ابلی شیرازی که شیراز بنام
 نامی آں یکشائے عصر حیدر آن که بخود بنام دنا و دنا بدیش بجا است در محفل صفت
 نشینان باد گاه حقیقت و بزم گال خود ده دال گاه گاه طریقت مست آرائے
 فضل و کمال بودند که سخن در وصف فارسان میدان معانی دوزخ آور را
 کمان و عوی میگذشت از انجمله تعریف مولانا کاتبی بمعرض بیان آمد و کمان
 دعوای از قوت بازو بے طبع انگیزته و بر سر باز از سخن در آوینخته یک
 مجموع البحرین و یک نسخه تجنیسات و پهلوانان عرصه سخن یا قوت
 بازو بے طبیعت و زور آزمائی فکرت از آں هر دو فروماند و در مانده اند
 چون این صدائے کوس و عوی بسیم مبارک مولانا بے موصوف رسید غیرت
 آورده فرمودند که از قوت بازو بے فهم خودی یا بزم کلاهی هر دو کمان را در
 قبضه فکرت در آورده یک حمله هر دو در شش تا گوش چنان چشم که آواز ده
 از دو تختین از هر گوشه بر آید چون این نکته را در آید که بعضی از اهل تعصب
 انگیزند و ازین معنی انگار کردند و در طلب ثبوت بدامن مولانا بے موصوف
 آوینند که این و عوی نیست غیر از لاف و گزاف والا ایک کمان و ایک
 مصاف طبع عالی مولانا از جا برآمده هم در آن وقت توجه شدند و طرح
 این شتوی انداختند چنانچه مجموع البحرین و نسخه تجنیسات را یک جا
 نمودند و با وجود چندین صنایع عجیبه و غریبه و قافیهین بودند هم لازم آن
 نمودند بطریقیکه اگر در مقابل نسخه تجنیسات خوانند فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

کہ بحرِ مدح و تحذوف است جوابِ آن باشد یا نہ یاد فی صنعتِ مذکورین
 و ذوقِ قافیین و اگر در مقابلہٗ مجموع البحرین او خوانند بر وزنِ مقتضیِ فاعلین
 کہ بحرِ مدح و تحذوف است و بحرِ مدح و تحذوف است و بحرِ مدح و تحذوف است
 آن باشد یا نہ یاد فی صنعتِ تحذوفات و دیگر التزامات کہ در آن دو نسخہ نیست
 حق آنست کہ اگر شنوی بحرِ جلال را کہ اہمیت مولانا اہلی گویند بعید نشود یا چنان
 خیال کنند کہ عطیہ الہی است کہ بدعاے بزرگانِ دین تا بہ مولاناے موصوف
 رسیدہ بہر کیفیت بحرِ جلال مرتبہ مولانا را چنداں بند ساختہ کہ بیش از آن تصویف
 و آنچه رائے او بابِ فن است در آن مبالغہ و طرح تصور نباید کرد بلکہ امرے
 واقعی انکاشتن می شاید شاید کہ اکثر قادیان اشعار و ماہرین فن معترف بر آنند
 کہ در صنایع اشعار و وقتِ آخری مولانا اہلی را جواب دادند از قبیل محالات
 است ممکن است کہ دیگرے از شعرائے ذی اعتبار کتابے تصنیف کنند کہ مشتمل بر چند
 صنعت و قیام باشد لکن جہتی در روانی الفاظ و خوبی ترکیب و خوش اسلوبی بندش
 و پسندیدگی کلمات و درستی نظم و جزالت معانی و رعایت اصول فصاحت و بلاغت
 مثل مولاناے اہلی در حد دیگرے نیست۔ ملا کاتبی کاتبی ناقلی رموز و غوامض
 کلام است و مولانا اہلی اہلیت تصنیف آفرینش آن دارد و آنچه فرق و مبالغہ لا قیاس
 در کتابت و تصنیف است بعینہٗ معنی و مبالغہ و کاتبی تصور باید کرد کہ کاتبی را باب
 آن نیست کہ بامی دعوی اہلیت سخن نماید۔ اہلیت اہلی از اہلی است و بے آبی
 کاتبی از کاتبی۔ مبالغہ علم اہلیت بحرِ آفرینی و خوش کلامی بر آفرینش و کاتبی در رنگ
 و تاب افتادہ اہلی در میدان سخن آفرینی دم و خم ملی وارد و کاتبی کے تاب
 مقاومت آرد۔ کاتبی و کاتبی بے آبی بتلاگردیدہ و اہلی در زمرہ آلِ طہار
 تا بہ سند عز و افتخار رسیدہ کاتبی تب را در کنار اہلی سرانہ در دہلی میں اور پور

بهر کیف کتاب کاتبی کے تاب آں دارد کہ در میدان سحر طلال الہی علم و عوائے
 برافراز و مخفی مباد کہ دریں مثنوی مصنف علامہ ہر یک شعرا بچند صنائع مشککہ
 مقید نموده اول آنکہ مثنوی سحر طلال بہامہ ذہ و بحرین و دو قافیہ است و ثانی کہ
 در قافیہ آخری ہر شعر تجنیس است ہمہ اقسام تجنیس را بخوبی تمام چنانکہ باید بیان
 فرمودہ می شاید کہ قبل از تنقید بر اشعار در باب سحر طلال و بیش از اشعار بر دیگر
 صنائع و نکات و محاسن کلام اقسام صنعت تجنیس را ذکر کنم تا موجب بصیرت
 شائقین گردد و ما توفیقی الا باللہ العلی العظیم

بیان اقسام تجنیس

ہمید یاد کرد تجنیس را جناس بین اللفظین نیز گویند و آن تشابہ بودن
 دو لفظ است و در لفظ و مخالف بودن آن در معنی و تجنیس در چند اقسام تقسیم
 می پذیرد و ما ہر یک را از آنہا بیان می کنیم انشاء اللہ تعالیٰ۔
 اما اول تجنیس تمام داد آنست کہ حروف ہر دو لفظ نوعاً و عدداً و ہیتاً و ترتیباً
 متفق باشند پس اگر ہر دو لفظ متجانس از نوع واحد باشند مثلاً ہر دو اسم
 یا ہر دو فعل یا ہر دو حروف باشند آن را تجنیس مماثل خوانند چنانکہ دریں
 ابیات مثنوی سحر طلال۔

باکہ دریں بسملہ باب آمدہ پانی فتح از ہمہ باب آمدہ
 و ضیح لفظ باب در مصرعہ اول بمعنی ابتدائے چیزے و در مصرعہ ثانی بمعنی انتہا
 آن و بدین تفادیت تجنیس را باید اگر دو لفظ باب صنعت مقولوب است
 و لفظ باہر لفظ باب بہر طور موجودی دارد در لفظ پانی نیز لفظ باہر است

بسمه مخفف بسم الشراست

ادۀ دندانه سین شانه ساخت بازوے دین را قوی این شانه ساخت

توضیح: بصفت درین شعر نکته غیب بیان فرموده است و آن است که
دندان سین که بالادۀ مشابهت دارد مقتضای فعل آمده بود لکن حکیم مطلقاً مقتضای
حکمت بالغه آن آمده سین را شانه ساخت ای آله زب و زینت و موجب
آرایش نمود. لهذا بازوے دین از شانه سین بسم الشرا قوی گم دیده. لفظ
شانه در اول مصرعۀ معنی کنگری است و در مصرعۀ دوم معنی کندھا (پسندی)
راے دل آرا همه از راے اوست ۳ راحت دلها همه از راے اوست
توضیح: راے که آرایش دهنده همه دلها و نیز آراینده جمیع عالم است بنا
بر راے رحمن است و نیز راحت همه دلها از راے رحمن پیدا شده از آنکه اگر از
راحت راے رحمان منفک گرد و حست می ماندند راحت بهر کیف راے رحمان
مبداء راحت جمیع عالم است. هویدا باور که مصنف به حسن تدبیر درین شعر
بجای مرتبه تکرار راے نمود دست صنعت حسن تکرار ازین بهتر و گیر چه باشد آرا
جمیع راے است. درین شعر علاوه صنایع مذکور صنعت تخیس در و الصدا

الی العجز نیز هست
بخشش کو نعمت گنج رواں هم بخشش تو علت بخت رواں
توضیح: رواں در مصرعۀ دوم معنی روح است درین علاوه قیود مذکور
صنعت تکرار هم التزام نموده.

نغمه شوق دل عاشاق راست ۵ آمده زان پرده عاشاق راست
تنقید: عاشاق در مصرعۀ اول جمیع عاشق و در مصرعۀ دوم نام مقامی از دوازده
مقامات علم موسیقی درین شعر صنعت مراعاة النظیر را نیز بیان نموده

یادرب از احسان نظر از ماحتاب دوزخ غصیاں دگر از ماحتاب

ایں شعر صنعت ترمیم در اینر متضمن است

سگر کنی آرزوشی مفسد و است برود تو در آج و کاسد و است
درین بیت صنعت تضاد را نیز بیان کرده و مفسد و کاسد نیز نوعی از تجنیس است
از آنکه حرف سین و دال در هر دو مشترک اند.

سگر افتد آن سایه و بر توبه فرق نیست در آلاش توبه فرق

فرق در مصرعه اول بمعنی سرود در مصرعه ثانی بمعنی جدائی -

بر دل در مانده بکار سازد رحم کن از لطف خود ای ساز

هر سرش شب شبها - کسده بر مانده او بر سر خود پائے قدم

درین شعر بدون صنعت نرا عاقله النظیر و تقابل هم ظاهر است

طائر جان گشته هم آهنگ او درین دین گمزه هم آهنگ او

آهنگ در مصرعه اول بمعنی نغمه و آواز و در مصرعه ثانی بمعنی قصد و اراده

سکرده حل مشکل از دوا نس جان یافته آب و گل از دوا نس جان

آب و گل بمعنی قالب بشری

قالبی صورتی آب گل نمازی نیست ازین لباس بر آید چو نماز کفیه

در هر دو قافیه این شعر تجنیس است. و درین اشعار آه و آه (مؤلف) -

همه لام لام لام عسر العسر مسلم همه کسر و عدل و الا

درین شعر صنعت تضاد هم است.

در اسرار سرود همه و هر دانه کدر درک دانه در اسرار و الا

درین شعر صنعت مقلوب غیر مرتب هم هوید است

ملا و حکم در همه عهد سرود همه عهد سرود ملا و ملا

و این شعراء الصدر الی العجز را نیز مشتمل است

در اکمل شرح محمد محمد محمد در اسرار طه

مع صادر در اسرار صلوات لوار و لاء رسول

درین شعر بودن محنت تجنیس بلحاظ لفظی است

همه سود سود سودا سودا همه سود سودا

شاعر درین شعر بحدی صفت تجنیس را انتظام کرده است

سما لوح مدح رسول مطهر در اسرار طه همه مدح طه

پوادریه امام الکرام در ادوار طه همه مدح و الا

همه گاه در در در گاه سرور همه صدر در در صدر معلما

در احوال سم رسول مکرم همه سم و انند در اعدا و در دا

از دست چنگ از شدم چونالان عود و لفظ مشک نشانی شدم چو سوزان عود

اما تجنیس مستوفی آنست که دو لفظ متجانس از دو نوع باشد مثلاً یک اسم بود و دیگری فعل

که کند ادراک تو حاصل خرد فهم که این شیوه باطل خرد

خرد در مصرعه اول بمعنی عقل و در مصرعه ثانی مضارع از خریدن

چون و بد احسان تو رحمت نشان آتش قهر از نم رحمت نشان

نشان در مصرعه دوم امر از نشان کردن است و درین صفت تضاد هم است

رحم کن از رحمت اسید بخش تار سد از نعمت جاوید بخش

بخش در مصرعه اول امر از بخشیدن و در مصرعه ثانی بمعنی حصه

لطف تو انداخته بر گوشه خواں بر سر خواں بنده بے گوشه خواں

خواں در مصرعہ دوم امر از خواندن -

دست خود بند سرافتاده پاش در ره احمد میرا ز جاده پاش

پاش در مصرعہ اول از پاشیدن -

گلبن دیں بیل معنی سرائے ساخته در گلشن اعلیٰ سرائے

بم درست این بنده مکیس نهاد خشت در از شوق تو بالین نهاد

نهاد در مصرعہ دوم ماضی از نهادن -

هر که بر آکت دیر از جلال درود کشته آ مرزش و غفراں درود

درود در مصرعہ دوم ماضی از درودن -

پیر و ایشان شود در آن جهان بخش دل اندر صف مردان جاں

جہاں در مصرعہ دوم امر از جہانیدن

ساقی از آن باوہ حضور دوم در گد و در ریشہ من حضور دوم

دوم در مصرعہ دوم امر از دیدن و در هر دو قافیه تجنیس است -

و درین بیت کمال استمطیل ہے

امید لذت عیش از مدار چرخ مدار که در دیار کرم نیست ز آدمی دیار

لفظ مدار در اینجا مقصود است که اول طرف مکان است دوم صیغہ نهای از دامن

و درین بیت نظامی ہے

اگر نیک بودے ہمہ کار زن زناں افزن نام بودے نہ زن

و اگر ازس و لفظ منجاس یکے مرکب بود و دیگرے مفرد آن را تجنیس مرکب

خوانند و خاص تمکیم نیز گویند و اگر تجانس در کتابت بود آن را تجنیس

مرکب متشابه و در غیر آن تجنیس مرکب مفروق خوانند -

مثان تجنیس مرکب متشابه چنانچہ درین شعر ابوالفتح ہے

ذالمدین ملک فاهیه فداعده فدلته ذاهیه

لفظ ذاهیه در مصرعه اول مرکب است از ذاه و هیه بمعنی صاحب عطا و
مصرعه دوم مفرد است بمعنی «روزنده» چنانچه در میان اشعار ابی ابیات

عام تو زن بر سر دیوان بود کاتش بال و پر دیوان بود

لفظ دیوان در مصرعه اول مفرد است بمعنی کتاب و در مصرعه دوم مرکب است
از دی و و و از الف و نون جمع.

یا که در میان نادره گویا شده مرکز نه دانه گویا شده

لفظ گویا در مصرعه دوم مرکب است از «گو» که امر است از گفتن و از حوت یا
اے که بر اسرار تو داناکند که رسد از عقل کس آنجا کند
لفظ کشید در مصرعه اول مرکب است از کم دانند.

ساقی ازان باوه منصور دوم در رنگ و در ریش من صور دوم
در کش ازان کرده بد روزما شب سخن از صیبت خود روزما
روزما در مصرعه اول مرکب است از «رو» بمعنی وجه و از «زما» بمعنی ازما
اے شده در خانه جان منزات خانه جان یافته زان منزلت

لفظ منزلت در مصرعه اول مرکب است اے منزل تور
و چنانکه در میان ابیات مطالع المحامد راد غنی عنه.

سرداد سرداد دود دود دادا

هم دآه در دود ماه مطرا

در آرد در آرد ماه هر مطرا

موا سا سو آ ساد را طوا را عدا

در آرد در عالم طار را و والا

اکادم دراد و اید داند کسر

مطالع لایرم هر طالع

ادم دهر در در سالار عادل

طایر الم دود ایل طامه

همه مهد آرام عهد مطهر

در اہم و داد ہم و در د کامر ہمہ لاء و لا دور و لا لا
 و مثال تجنیس مرکب مفروق چنانچہ دریں بیت مولوی جامی ہے
 کوہمانی و نیست نطل ہما جہود و دلف تو دایم ظہما
 و دریں بیت علامہ ابلی شیرازی ہے
 ہر الف آزادہ اند و لبری در ریش افتادہ اند و لبری
 و اگر آں ہر دو لفظ متجانس و بیہیات حروف مختلف و در نوع و عدد
 و ترتیب متفق باشند آں را تجنیس محرف خوانند چنانچہ دریں شعر شرمی
 سحر طال ہے

ماہمہ بیچارہ و گشتہ ایم دائہ حرم از ہمہ گشتہ ایم
 و نیز دریں ابیات راؤ کہ در مطالع المحامد گفتہ
 در مطالع گل و در آوار ماح ہمہ در در و در و در و در
 سرکار سرکار اعلائے سرور در اکرام و در حمد دارائے اعلا
 مصمم گروہ ہمہ اہل حکم در اعلائے اعلام دارائے اعلا
 مع موم مسعود و ہر معل در اکرام و عدل الہ معل
 ہمہ در در و در و در و در و در ہمہ کسر آہام و در عہد کسرا

و دریں بیت فغانی ہے
 آہ کوئے تو خوں باد بر آشفتم در فتم گم گمے ز دل مدعیان ہستم در فتم
 و دریں شعر حکیم ستائی کہ در مقبت حضرت علی کرم اللہ وجہہ گفتہ ہے
 محرم او بود کہے جان را محرم او بود ستر قرآن را
 و دریں بیت علامہ ابلی ہے
 یافتہ از لطف تو جنت نعم ہر تو لا گفتہ در رحمت نعم

اگر چنینی از یک کلمه و جزوے از کلمه دیگر ترکیب یافته حاصل آید مرع
مانند چنانچه درین ابیات مطالع المحامد را

<p> همه کلام در دود احکام والا در اصلاح احکام سالار اعلی در آلام. اسوال و هر معرا مراحم مرام رسول معلا گل دلالة در دوده ام والا همه دام آدم در اسرار والا همه کامل دود هر و طار الا همه نگاه در دود در نگاه والا همه دهره در دود و هر و الا </p>	<p> طرح هر و در هر و الا صلاح همه در دود هر و الا همه دود آمو در او و عالم مراج ادم در مراحم معیت همه دود نگار ام در دود هر و الا دم آدم دم هر و الا همه حاصل اصل اسرار حکم رؤساء عالم همه رام هر و الا مسلم همه دا و در دود و الا </p>
--	---

و اگر در دو لفظ متجانس کمی و زنی و رحمت باشد مثلاً در کے سه
رحمت بود و در و غیرے تمام است آنکه در و و عدد و آنرا پنجس قاص نیز پنجس
زائد گویند بدانکه نه یادی یا در اول کلمه بود یا در وسط یا در آخر کلمه باشد
چنانکه درین اشعار مطلع الحامد و آد غنی عنه

همه که در هر کس که در دود سرور
مراد همه در هر دود مطهر
در آرد دود همه در دود سرور
همه مال در دود مال هر دم
همه داء در دود اعداء سرور
در امل در آرام عهد مطهر

اساس اسرار عدد و مکتب
مکتب در آس سمار معللا

و نیز مسلمان ساوجبی گوید

باشکوه کوه طمت ابرگریاں بر جبال
با وجود وجود دست بر خنداں بر حجاب

و درین بیت حکیم خاقانی

صبح مشرق چو کرد برق نور آشکار
خنده زد اندر بر برق او برق دانه

در برقی و برق کمی و زیاده یک حرف است

و درین بیت حکیم ازرقی

ز شهر فتنه بخیزد چو تیره شبی
بتنگ مشک بریزد چو طره بفشانی

در خیزد و دریزد و تیره و طره اختلاف پانزده یک حرف واقع شده

و درین بیت طالب آملی

کفر است در طیفه ماکینه داشتن
آئین است سینه چو آئینه داشتن

در آئین و آئینه کمی و زیاده یک حرف است و در آخر کلمه زیاده بود حرف

نیز شده است

چنانچه درین بیت خاقانی

قاهر کفار باج از قاهره و خواته
دافع افیرا و گم دانه و لغناں انگخته

در دافع و دافعان بدو حرف کمی و زیاده پیدا شد و این تخنیک در این ضربی خوانند

و اگر دو لفظ متجانس که در نوع حروف مختلف باشند پس اگر آن دو حرف مختلف

قریب المخرج باشند آنرا جناس مضارع گویند و اگر در آن هر دو حرف تریب مخرج نباشد

جناس لاحق خوانند و این هر دو قسم نیز از سه حال بیرون نخواهد بود از آنکه

و قوع آن دو حرف مختلف یا در اول کلمه خواهد بود یا در وسط یا در آخر

چنانکه درین بیت مولوی جامی

چنانکه درین بیت مولوی جامی

سخن از طریقات می گوید

جای از تہہات بستہ زبان

و حکیم شنائی می فرماید

ہر چه جز باطن تو باطل تست

باطن تو حقیقت دل تست

و میر ابو الفرج می گوید

عرش تو تاج بلد و زش تو گاہ

کار تو غزوہ باد و یاد تو حق

و حکیم امام خاقانی شروانی

بر جان من ز طرہ کمینہا کشادہ

در رائے من ز غرہ گمانہا کشیدہ

احقر العباد زیادہ الذین چہ گویند و چہ نویسند

خاکسار مرزا قدرت اشرفیگ راد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱	اے ہمہ عالم بر تو بے شکوہ	شوکت خاک در تو بے شکوہ
۲	نام تو ازاں بر سر دیوان بود	کاتش بال و پر دیوان بود
۳	شد بتو سر و فرجاں نامزد	نام تو خود سکہ بر آں نامزد

اے قادر مطلق ہمہ کائنات پیش تو بے شکوہ است اعی چندان شاک شوکت
ندارد از آنکه متوالی بہتر ازین صمد عالم را بآن واحد پیدا نمائی و شوکت نامائی
خاک نشینان در گاہ تو بیش از کوه است۔

کے عنوان دیباچہ کتب و دیوانہا را بنام تو ازاں می آید اینکہ نام تو بال و پر
شیاطین را می سوزد و دیوان در مصرعہ دوم مرکب است از دو یعنی شیطان ازاں جمع
کے نامزد و مصرعہ اول یعنی منسوب است و در مصرعہ دوم مرکب است از نام و

خواست دل از خانه ششدر کشاد

۴ نقطه بسم اشرا از ان در کشاد

با که در این بسمله باب آمده

۵ بانی فتح از همه باب آمده

اره دندان سین شانه ساخت

۶ بازوی دین را قوی پس شانه ساخت

هر الف آذاده اند و لبر می

۷ در پیش افتاده اند و لبر می

طره لاش شده و در آن قصور

۸ مانع گیسوی او خود را از قصور

چشمه با آمده جو یا کس مهر

۹ منع جوئے مه و دریا کس مهر

رائے دل آرا همه از رائے است

۱۰ راحت لها همه از رائے است

له خانه ششدر رائے خانه که ششدر می دارد و مراد از دنیا بجا از جهات سه
فائل نقطه بسم اشرا مراد از نقطه بانی بسم اشرا که ابتدای بسم اشرا از ان شود کشاد
در مصرع اول یعنی کشادگی در بانی باشد و در مصرع دوم ماضی از کشادگی
۵ باب مصرع اول یعنی ابتدای خبری و در مصرع دوم یعنی انتهای خبری لهذا از تفاد یعنی پس
۶ سین مراد از سین بسم اشراست و تشبیه دندان سین به اره نیل لطف داده
۷ که دلبری در مصرع اول یعنی مستوئی و در مصرع دوم مرکب از دل و بوی
۸ قصور در مصرع اول یعنی کمی و نقصان و در مصرع دوم جمع قصری محل
۹ هر در مصرع اول یعنی محبت و در مصرع ثانی یعنی آفتاب
له این همه دل آرائی رائے بناسبت است که در مصرع اول مراد از آراستن
در مصرع دوم یعنی در بیت دیدن عنی راحت پیدا از دیدن رائے حسن است

۱۱ دید درین آوم و آنرا بهشت	غنیچه پایش دل جان بهشت
۱۲ در خور او بخشش آلا وجود	ماهی نون کشتی دریا وجود
۱۳ مرکب دایره گویا شده	یا که درین نادره گویا شده
۱۴ داده دازان حلقه جان خاست	حلقه میم ست بران خاست

در توحید

۱ که رسد از عقل کس آنجا کند	۱ که بر اسرار تو دانا کند
۲ زهر و اول شده تا آخرت	۲ کیست درین مرحله تا آخرت

ناله بهشت در مصرعه دوم ماضی از بهشتن است :

ناله نون را بهماهی تشبیه داده و نون ماهی را نیز گویند در خود بهی لائق الایمینی نعمت
ناله گویا در مصرعه اول لکن فاعل از گفتن در مصرعه دوم مرکب از گویا به دایره مراد از اقل
تسویه مرکز نقطه که در حلق وسط دایره باشد و به خط وسط امتداد از آن نقطه تا به خط محیط با هم وی باشد

در توحید

۱ که کند در مصرعه اول مرکب از کم داند

ناله کیست در بر تو تا آخر منزل اسرار لکنی غیر از بهر اول که مراد از حضرت تم الفین
صلی الله علیه و آله و سلم باشد از آنکه ایشان تا آخر مرحله اسرار سیر کرده اند

چوں همه ز اندیشه خود واپسند	۳	که بود اندیشهات از ما پسند
که کند ادراک تو حاصل خرد	۴	فهم که ای عشوه باطل خرد
لطف تو بخشیده سخت از نواخت	۵	یوسف جان ایت سخت از نواخت
یافته از لطف تو جنت نعم	۶	قهر تو لا گفته در رحمت نعم
بخشش تو نعمت گنج رواں	۷	بخشش تو علت رنج رواں
ناشدی از بنده دیں زنجگاه	۸	یافته صد راحت ازین زنجگاه
گلبن تن را وری از جاں نوا	۹	بیل دل را رسد از جاں نوا

۱۰ غنا غور فکر خود را در امور صفات بذات تو موجب شرمندگی و ندامت پدید آید
لذا فکر ما را در این امور که پسندای تو را ہی کرد.

۱۱ که ادراک معنی دریافت خرد در مصرع اول یعنی عقل و در مصرع ثانی مضارع
از خریدن معنی آختن یا گردن.

۱۲ نواخت در مصرع اول یعنی نوازش و در مصرع ثانی ماضی از آختن معنی بلند کردن تار
نعم در مصرع اول یعنی نعمت و نعم در مصرع ثانی معنی ہاں خدا لا.

۱۳ رواں در مصرع ثانی معنی جان است.

۱۴ زنجگاه در مصرع اول معنی دور کشیدہ رنج و تکلیف گاہ امر از کاہیدن در زنجگاه در

در مصرع ثانی معنی جائے رنج و تکلیف مراد از دنیا راحت و رنج باہم متضاد اند

۱۵ نوا در مصرع اول معنی ساز و سامان و در مصرع ثانی معنی آواز و نغمہ.

نغمه شوق دل عشاق راست	۱۰ آمده زان پیرده عشاق راست
بندۀ بی عشق تو مردار دین است	۱۱ بهتر از ان بنغم و دراز دین است
درکش از کرده بدر روز ما	۱۲ شب ممکن از بهیبت خود روز ما

مناجات

یار یار احسان نظر انداختاب	۱ دوزخ عصیان گرا ز مانتاب
چون با احسان تو رحمت نشان	۲ آتش قهر از نم رحمت نشان
نطف تو بخشنده و جان مستحق	۳ شد دل جان همه زان مستحق
ما بهمنه بجا ده و سرگشته ایم	۴ دانه جرم از همه سرگشته ایم

۱- عشاق در مصرع اول جمع عاشق و در مصرع ثانی نام مقایسه از دوازده مقامات موسیقی در است و در مصرع ثانی یعنی درست و در مصرع اول مرکب است از راه راست
 ۲- که در ده بدین فعل بد از سبیه روز مادر مصرع اول مرکب است از روز و مادر که مخفف اند ما

در مناجات

۱- متاب در مصرع اول یعنی مکرر ال و در مصرع ثانی یعنی روشن کن -

۲- نشان در مصرع اول یعنی پسته (بندگی) و در مصرع ثانی امر از نشانیدن -

۳- مستحق در مصرع ثانی مرکب از مست و حق و در مصرع اول یعنی سزاوار -

۴- بجا ده به تدبیر سرگشته پریشان گشته ایم الے کاشته ایم از گشتن یعنی بوزنا

۵	تا رسد از رحمت جاوید بخش	لطف کن از رحمت امید بخش
۶	بر در تو در ایج و کاسه و است	گر کنی آفرزش مفسد و است
۷	نیست در آلالیش در توبه فرق	کز فتان سایه و بر توبه فرق
۸	ز هر به از شربت بیارایش	هر که تو در رحمت بیارایش
۹	یا فیه از بوی گل بزیار	باد که آید بوی گل بزیار
۱۰	چشم تو در دید گل خاوند میاں	وای بر آن دم که چو خاوند میاں

۵ بخش در مصرعه اول امر از بخشیدن و در مصرعه ثانی یعنی حصه
۶ به در داد مصرعه اول یعنی جان و در مصرعه ثانی یعنی شتابان و در مصرعه
۷ که اگر آن سایه رحمت بر فرق خلق بنفستد مصیبت و نیکوئی چیزی از مابالاستیاز
۸ بانی نماید فرق در مصرعه اول یعنی سر و در مصرعه ثانی یعنی جدائی و امتیاز
۹ هر که تو در رحمت و بیم آردی آنرا شربت بیماری از دوائی صحت بهتر و
مرغوب تر است
۱۰ باد که بوی گل بزیار می آید و ای همه گل بزیار که می نهاید برکت
بوی تست که آنرا حاصل کرده است
۱۱ خاوند میاں در مصرعه اول مرکب است از لفظ خاوند که نام ملکیست
و از یائے نسبتی و از الف و نون جمع عموم و از الی خاوند هم و در تند خونی و بد مزاجی
شهرت دارند

۱۱	ما همه در آفت و رحمت بر سر	۱۱	ذات تو از آفت و رحمت بر سر
۱۲	لطف تو انداخته هر گوشه خوا	۱۲	بر سر خواں بنده بے گوشه خواں
۱۳	خلق بر آن خواں همه خوانده اند	۱۳	سوره المائده همه خوانده اند
۱۴	چون کشد آن بخشش شاهانه خوا	۱۴	یا دکن از اهلی افسانه خواں
۱۵	بر دل در مانده بیکار سازد	۱۵	رحم کن از لطف خود ای کار ساز
۱۶	رحمت خود بر سر افتاده پاش	۱۶	در ره احمد میر از جاده پاش

۱۱ ما همه در آفت و رحمت بر سر مستقیم ای سوره آفات و رحمت مستقیم لکن
 ای خدا ذات مقدسه تو از آفت و رحمت بر سر و پاک است -
 ۱۲ خواں انداختن معنی مانده گسترده و سپین کردن خواں باشد
 بنده بے گوشه ای بنده بے ساز و سامان خواں در مصرعه اول امر از خواند معنی طلب
 ۱۳ خوانده اند در مصرعه اول معنی طلب کرده اند در مصرعه ثانی معنی قرات نموده اند
 ۱۴ سوره مائده را به اے کشایش رزق میخوانند -
 ۱۵ بیکار سازد در مصرعه اول معنی تهی و آماده کننده سازد سامان جنگ و معنی
 جنگجو باشد و کار ساز در مصرعه دوم معنی سازنده و درست کننده ضروریات مخلوق
 که باری تعالی بود - در مانده عاجز -

۱۶ افتاده معنی عاجز "پاش امر از پاشیدن" و پاش در مصرعه ثانی مرکب از
 پادشاه ضمیر ف اے پائے آن افتاده در از دایره شرع محمدی بیرون بر -

در نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

۱	احمد مرسل گل این کشت زار	۱	دشمن او در ره دیں کشت زار
۲	گلشن یی بلبل معنی سرائے	۲	ساخته در گلشن اعلیٰ سرائے
۳	گیسوے او کا مدہ دریا کشاں	۳	مستی او در دل دریا کشاں
۴	خوران زان زغالیه بر گیسویش	۴	کافتن زان سنبله بر گیسویش
۵	هر سر مویش شب شہائے قدر	۵	بمزد و ده او بر سر خور یائے قدر
	زین شب مویش جاں کوته است		روز امید شب آں کوته است

در نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

۱ گل این کشت زار۔ اے گل این بنو زار عالم دشمن با و خور یائے دشمن او در زار و بلبل و خواہ گشت۔

۲ سرائے۔ در مصرعہ اولیٰ معنی سرائندہ و در مصرعہ دوم معنی خانہ و مقام۔
۳ مرجع غیشین در مصرعہ اولیٰ خور است و در مصرعہ دوم بر گیسویش کہ مرکب است از برگے و سوسیش۔

۴ شہائے قدر جمع شہید و قدر در مصرعہ دوم معنی مرتبہ و معنی آفتاب یائے قدر بر سر کسے زدن یعنی بی عزت کردن آنرا با فقر کردن بر آن معنی شبانہ شب معنی مقدس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم چنان است کہ کند جاں آں سیدن تروا

مست دے از ساغر جان دہ خوا	۷	خصمے از خال غم افتادہ خوا
شد غم او در دل گردوں نہاں	۸	بیشتر از حال گردوں نہاں
طائر جاں گشته ہم آہنگ او	۹	درین وی کردہ کم آہنگ او
کردہ چل مشکل از و افس جان	۱۰	یافتہ آب گل از و افس و جان

کہ مست یعنی عاشق "خوا" در مصرعہ اول امر از خود دن و در مصرعہ ثانی یعنی
زلیل و بے اعتبار۔

۸ نہاں در مصرعہ اول محبتی پوشیدہ و در مصرعہ ثانی مرکب از "ہ" و "آں" و
مشاء الیہ "آں" غم است۔

۹ ہم آہنگ در مصرعہ اول محبتی "ہم آواز" و در مصرعہ ثانی محبتی "قصہ زادہ"
کہ معنی "نفی و عدم" و "نصائح فادہ" اکثر لفظ "کم" کہ معنی "نفی و عدم"
استعمال می کنند فردوسی گوید اگر طوس جنگی تراز رستم است چنان دانا کہ
رستم ز گیتی کم است۔

۱۰ جان در مصرعہ اول محبتی گردہ جن انس در مصرعہ اول محبتی "نوع انساں"
و جان در مصرعہ دوم معنی "روح" و افس محبتی "محبت" آب گل یعنی قالب بشری۔

در خطاب زمین بوس گوید

۱	اے شده در خانه جاں منزلت	خانه جاں یافته ز اں منزلت
۲	اے شده هر رخ تو زمین چرخ	چرخ از اں آید در عین چرخ
۳	هر که از زنده بیعت بود	یوسف از اں بند بیعت بود
۴	چشمه ز خورشید رخشاں تو	یوسفی و عنفوت رخشاں تو
۵	طلعت تو صورت مهد گریست	خوبی تو دیگر و مهد گریست
۶	روے تو آینه خورشید تاب	می برد از دژ تو صید تاب

در خطاب زمین بوس گوید

۱. اے منزل جائے نزول مجازاً یعنی خانه منزلت در مصرعه اول یعنی منزل تو
در مصرعه ثانی یعنی «مرتبه»

۲. اے زمین یعنی زمینت چرخ در مصرعه اول یعنی فلک در مصرعه دوم یعنی گردش
اے بنده بیعت در مصرعه دوم یعنی بنده که آنرا خرید کرده -

۳. که رخشاں در مصرعه اول مشتق از رخسین یعنی «درخشاں» در مصرعه دوم
مرکب از رخ و شان -

۴. مهد گیر در مصرعه دوم مرکب از مهد و گیر در مصرعه اول مرکب از مهد گیر است
اے روے تو الخ اے روے تو دشمن کننده خورشید است -

دورم از آن آینه تابنده ام	گرچه از آن آینه تابنده ام
بر درت این بنده مسکین نهاد	نخست در از شوق تو بالین نهاد
ارپلی شیریں سخن از مدحت است	طوطی شکرشکن از مدحت است
از سرخوان تو شکر خاست او	وایم از آن مرغ شکر خاست او
نامه مدحت همه یکسر نوشت	مدح تو گفت و غم دل در نوشت
بر کف تو خامه او یا رسول	جاں بدو این نامه او یا رسول
هم شه امر و ذی و هم شایدهی	بهر همه عالم همه دم شایدهی

مع دوم الخ از آن روز که من بنده دوسے تو شد معنی بر دوسے تو عاشق شدم
 از آینه تابنده دوسے تو دورم. اگرچه همه خوبی و درخشندگی ما از آینه دوسے توست
 مع بنده مسکین نهاد اے بنده عاجز. نهاد در مصرعہ دوم ماضی از نهادن.
 ۹ مع مدحت در مصرعہ دوم مرکب اند مدح و تائید خطاب اے مدح تو.
 اے شکرشکن معنی شکر خا.

الو نوشت در مصرعہ اول معنی تحریر کرد. در مصرعہ ثانی معنی "بیچید" اے
 غم دل خود را دور کرد.

۱۱ مع رسول در مصرعہ اول معنی نبی و پیغمبر خدا. در مصرعہ دوم معنی مطلق قاصد
 ۱۲ مع شایدهی در مصرعہ اول مرکب از شاه دوسے در مصرعہ دوم شایدهی معنی
 معشوق باشد.

قرب تو گرا زده آلت بود ۱۴	آلت آن مدحت آلت بود
هر که به آلت دید از جاں درو ۱۵	کشته آمدنش و غفراں درود
پیر و حیدر شود بهر ننگ آں ۱۶	تا مدد از دشت تو بهر ننگ آں
حیدر والا گهر آں سر فرزند ۱۷	کامده نور حقش از در فرزند
در هر و حق آمده بهر راه حق ۱۸	هم حق از وظایر و همراه حق
سر در شاه همه گو صدف دست ۱۹	در صفت جنگ از بهر و صدف دست
تیغ و آں در میر جاں به قدم ۲۰	آتش قهر آمده ز داں به قدم
جوهر او گوهر حق آفرین ۲۱	یاد بر آں منظر حق آفرین
مرد نورانی ای ارض عین ۲۲	به همه شان سجده او فرض عین

گله آلت در مصرعه اول بمعنی واسطه و ذریعه و در مصرعه دوم بمعنی آل تو.

گله درود در مصرعه اول بمعنی رحمت و در مصرعه دوم ماضی از درودن.

گله گهر بمعنی اصل ذات "فران آمدن در مصرعه ثانی بمعنی پیش آمدن سر فرزند بمعنی بلند کننده."

گله صدف در مصرعه اول مراد از حضرت علی و در مصرعه ثانی اکرم فاعل سماعی از دریدن.

گله برق دوم در مصرعه دوم مرکب از "برق" و "دم".

گله آفرین در مصرعه اول امر از "آفریدن" و در مصرعه دوم بمعنی تحسین.

گله عین در مصرعه اول بمعنی چشم و در مصرعه ثانی بمعنی سجده من کل الوجوه.

فرض است.

یافتہ عزت فلک از شاہدیں ۲۳	دعویٰ اور ملک از شاہدیں
گوہراویافتہ درج شرف ۲۴	خستہ راویافتہ بمرج شرف
واقف دل آتش دین در سجود ۲۵	شد ہمہ جا حافظہ ایں در سجود
نما شدہ بالوراد و دشمن نیکوید ۲۶	دور خش انداختہ بل من مزید
مرغ دل زخمرین اودا نہ چید ۲۷	بیل جاں ہم کل از اں خانہ چید
چوں علی اندر دہ دیں راہ بر ۲۸	نیست جز آل علی ایں راہ بر
شد دل جاں بندہ دوی حسن ۲۹	منظر خلق خوش و خوبی حسن
دید حق اندر دم فرمان حسین ۳۰	یافتہ از عالم قربان حسین

۲۳ شاہدین در مصرعہ اول مرکب اند شاہ دینی " در مصرعہ ثانی جمع شاہد
بمعنی "گواہ"

۲۴ شرف در مصرعہ اول بمعنی بزرگی عظمت در مصرعہ ثانی اصطلاحی از اصطلاحات نحو

۲۵ در سجود در مصرعہ دوم مرکب از "ورسا" "جود"

۲۶ مزید در مصرعہ دوم بمعنی زیادتی

۲۷ ایں راہ بر در مصرعہ دوم بمعنی دین راہ را اختیار کن "اے باید کہ اتباع
آل علی بنی کنی"

۲۸ خوشی حسن در مصرعہ دوم بمعنی "خوشی پسندیدہ و خوب باشند"

۲۹ قربان در مصرعہ دوم مرکب از لفظ قرب و آل

از دل غم دیده زمین العباد	۳۱	یافته غم دیده زمین العباد
با قرحق بین که شد او حق شناس	۳۲	معنی او از همه او حق شناس
جعفر صادق بهم اند آلایشاه	۳۳	فاطر او شسته اند آلایشاه
موسی کاظم شش نیکو نهاد	۳۴	آنکه سراندره نیک او نهاد
قبله هاشم علی آن نه بر نوش	۳۵	کش شده در سائو جان بر نوش
امیر تقوی تقی آن پاک دل	۳۶	شسته اند آلایش جان پاک دل
خازن حق شد تقی از علم و داد	۳۷	گر هر معنی شده از علم و داد
عسکری آن سر و خیل بشیر	۳۸	در دل او ناطقه میل بشیر

۳۱ زمین العباد نام نای نژاد از چند حضرت امام حسین و در مصرعه دوم معنی زمینت بندها
 ۳۲ حق شناس در مصرعه اول معنی شناسنده امور حق و در مصرعه دوم معنی شناسنده باری
 اے عارف کامل معنی او در لای باطن او را از همه او اے همه و جبره
 ۳۳ آلایشاه در مصر اول در اصل لای شاه است ای شاه و در مصر دوم مرکب آلایشاه
 ۳۴ نیکو نهاد در مصر اول معنی کسیکه که هر ذرات باطن نیکو معنی شده نهاد در مصر دوم معنی از نهادن
 ۳۵ نه بر نوش در مصر اول معنی نوشنده نه بر نوش و در مصر دوم معنی گوا داد نیز معنی شهد آمده
 ۳۶ پاک شد در مصر دوم معنی بالکل کما حق ۳۷ داد در مصر اول معنی عطا بخشش و در
 مصر دوم معنی عدل انصاف آمده ۳۸ خیل بشر در مصر اول معنی گروه انسانی و میل
 بشر در مصر دوم معنی لغت و میل طبیعت بسوی شرافت و بدی

سکه مهدی زند آخر زمان	۳۹	بر عدلے دیں کند آخر زمان
پیر و ایشان شود و رآں جہاں	۴۰	آتش الی اند صفت مرداں جہاں
ہر کہ سراندر رہ پاگان شد است	۴۱	خاک رہ اند رہ پاگان شد است
ہر کہ شدہ سائل ایں خاندان	۴۲	حاجت و حاصل نرس خاندان
ساتی از ایشان ہم ایشان خزانے	۴۳	قدیرن از ہمت ایشان خزانے

در موعظت

ساتی از ان شیشہ منصورم | در رک و در در شیشہ منصورم

۳۹ سکہ مهدی خود در آخری مانہ سکہ شان و شوکت حضرت امام مهدی کہ خواہد و نیز
آنحضرت زمانہ اعدائے دین و آخر خواہستہ کردائے اعدائے دین برباد و تباہ خواهند
۴۰ کہ در آنجاں اے دو عالم عقبی و جہاں در مصرعہ دم مشتق از جہان بدن
۴۱ کہ پاگان در مصرعہ لول معنی دلی تقدس و خداوندان تقدیس در مصرعہ دوم مرکب
از لفظ پاک و از ان کہ حرف اشارہ بعید است
۴۲ کہ خاندان در مصرعہ دوم مرکب از خانہ و دان کہ امر است از دانستن

در موعظت

۱ شیشہ منصورم در مصرعہ اول معنی شیشہ کہ از شراب معرفت از شراب الہی معلوم است و در
در مصرعہ دوم مرکب است از من و موم در مصرعہ اول معنی قول دعوی است و در مصرعہ دوم امر است و مبد

خوابی ازین نادره گوگرد مقال	۲	ز آتش می کن م او گرم قال
آتش از دمی فکن اندر رواں	۳	ما شو و این نکته چون در رواں
یک نفس اے منس من گوشدار	۴	گوهری از مجلس من گوشدار
مرتبه دان همه شے داشت	۵	دین سخن اندر دل شیدا شست
نامه من کا مدد یکسر بلاغ	۶	حق شمر آں نامه و شمر بلاغ
در صفت طاعت بود اکثر صفا	۷	پیشتر از عقد صفت اندر صفا
هر که شد در طاعت حق پیشتر	۸	فیض دے از رحمت حق پیشتر
بندای قیمت و میرا جل	۹	هر دو شد افتاده تیرا جل

۱. مقال - در مصرع اول معنی گفتگو در مصرع دوم قال صیغه واحد مذکر غائبی از قول
 ۲. رواں - در مصرع اول معنی روح و در مصرع دوم معنی راجح -
 ۳. گوشدار - در مصرع اول معنی بشنو یک نفس - بمعنی یک دم -
 ۴. شے دانش است - در مصرع اول محتاج توضیح نیست و در مصرع دوم مرکب است از
 شیدا یعنی عاشق و انداختن که ماضی است از نشستن -
 ۵. بلاغ - در مصرع اول معنی بلاغت و در مصرع دوم مرکب بادلاغ که معنی بازی است
 ۶. صفا - در مصرع اول معنی صفائی و در مصرع دوم مرکب از صفت و آ که صیغه واحد
 حاضر است از آمدن -

۹. بندای قیمت اے بنده دلیل اجل در مصرع اول معنی بنده گزیده و در مصرع دوم معنی موت

بیشتر از مرک خود اے خواجہ میر	۱۰	ماشوی از ترک خود اے خواجہ میر
از پے گور آید بهرام گور	۱۱	بیش دل و عش تو بهرام گور
خواجہ درابیشم و مادر کلیم	۱۲	عاقبت اے دل همه یکسر کلیم
دانه امید در اں خانه کار	۱۳	کامده جاوید ازاں خانه کار
بر کن این تنه جاں خانه گیر	۱۴	هره حق و اکین و آں خانه گیر
بر کشد انجام او ویر پائے	۱۵	بر کشد از دل غم او ویر پائے

لے میر در مصرعہ اول لہر از مرده و در مصرعہ دوم معنی سر واد -

لے بهرام چون که بشکار گور بسیار رغبت داشت ملقب به بهرام گور شد و بهرام گور در مصرعہ دوم مرکب است از بهرام و گور -

لے کلیم - در مصرعہ اول معنی کلی و در مصرعہ دوم مرکب از کل و معنی خاک نناک است و از یم ضمیر جمع متکلم -

لے کار - در مصرعہ اول لہر از کار شوق و در مصرعہ دوم معنی آنکه در ہندی کام گویند، لے تنه جاں را بر خانه گیر کن ای حسرت را که تنه جاں مراد ازاں است بیش از یم مقید ہو او پس کن و در مصرعہ دوم آں خانه گیر معنی خانه عقیبی را اختیار کن -

لے پامده مصرعہ اول امل از پائیدن و در مصرعہ دوم معنی پاکہ در عربی آنرا رطل گویند و در ہندی زبان آنرا پیر خوانند -

از آنکه نه خادش بود و نه مانور د	۱۶	از و تیرای وادی و صحرانورد
رحمت او بر سر غم خوار نیست	۱۷	چرخ کے اندر سرخوار نیست
یوسف جان بر کشتی از چرخ مردهاں	۱۸	در ره حق گرشوی اندر دلاواں
بگسل از نیجا به از نیجا مالیت	۱۹	بر دل تو نیست تنی یا جامه نیست
تا تو سر سے صاف بچوئی پیری	۲۰	یکمرت آراستہ تی پوئی پیری
علقل نے منکر و بینا نیش	۲۱	بگذر از پی پیکر و بینا نیش
گوش وی از کوشش احساں بال	۲۲	در نرق مرداں شدہ شیطان بال

۱۶ نوید در مصر اول امر از نویدین در مصر ثانی مرکب است از نه که حمد است
نفی است و از و در که معنی گل است -

۱۷ غمخواری در مصر اول معنی غم خوردن و بعد وی نمودن است - و خوار سی و در
مصر دوم معنی ذلت و کمیت است

۱۸ اول در مصر اول معنی زنده در مصر دوم معنی شباب و نمودن باشد
۱۹ در مصر اول نقره ای یا جامه نیست که توضیح نیست و در مصر دوم نقره انجام است

مرکب است از ای و جاه مالیت که نمی است از استادان -
۲۰ لفظ پیری در مصر دوم مشتق از پیریدن -

۲۱ همت که توضیح این شعریاتی انتظار شرح کنند -
۲۲ بال در مصر دوم امر از مالیدن است - و در مصر اول مرکب از باد مال

۲۳	کے بود این ملکت جاں بنجد یو	۲۳	کز دل ما بر کند آں بنجد یو
۲۴	مرد گر آخر کم از اں هنر است	۲۴	مرد نے کماں نکستی گمزه زن است
۲۵	دور کن از آئینه مردود را	۲۵	دور مدہ اند و زنہ مردود را
۲۶	گر نہی آں آئینه آید مردود	۲۶	از نگ غم از آئینه شاید مردود
۲۷	نفس تو چون خمر ہمہ سودر حماست	۲۷	آہوئے جاں در پیے این خمر حماست
۲۸	یا ہمہ این دعویٰ شہباز نیست	۲۸	میدید این رویہ رویہ باذیت

۲۳ بنجد یو۔ در مصرعہ اول بمعنی بے حاکم و بے بادشاہ باشد و در مصرعہ دوم مرکب است از بنج و دیو کہ بمعنی شیطان بود۔

۲۴ در هنر در مصرعہ اول بمعنی قزاق و غارتگر باشد و اینجا مراد از شیطان است کہ انسان را در راه در دشمنی و کار می کشتی نماید و از راهی برود۔ زن در مصرعہ دوم اسم است کہ مقابل مرد بود۔

۲۵ لفظ مردود۔ در مصرعہ اول مرکب از مرد کہ اکثر از اندی آید و از و کہ بمعنی دستان و در مصرعہ دوم بمعنی رانده و رد کرده شده۔

۲۶ لفظ از وود۔ در مصرعہ دوم ماضی از وودن۔

۲۷ چرا۔ در مصرعہ اول بمعنی چمیدن و در مصرعہ دوم بمعنی برائے چه۔

۲۸ دعویٰ شہبازی لے مدعی آں شدن کہ من شہباز ہستم۔ در وداون۔ در مصرعہ دوم بمعنی ظاہر کردن باشد۔ رویہ بازی بمعنی مکاری بود۔

جان شده از حمص و بیجاں دراز ۲۹	گشته ازین شسته داماں دراز
سربسرا از لقمه آزی دهاں ۳۰	فلک کن از لقمه بازی دهاں
مرغ تو تا قوت بازیش هست ۳۱	وسوسه هم قوت بازیش هست
جا اگر اندر تیر غارت بود ۳۲	دوسوسه اندر تیر غارت بود
شد بد و نیک همه کس در گذر ۳۳	ز بد و نیک همه کس در گذر
در تن بیگانه و بر جان خویش ۳۴	ناحق و حق دال همه شان خویش
گر چه شد این راه رفته آساں نما ۳۵	نه تو در این راه رفته آساں نما

۲۹ دراز - در مصرعه اول معنی طویل و در مصرعه دوم مرکب از دراز و معنی حمص است
 ۳۰ بازی دهاں - در مصرعه دوم مرکب است از بازی ده و الف و نون جمع
 ۳۱ قوت بازی در مصرعه اول معنی قوت بازی کردن باشد - و در مصرعه دوم لفظ
 غارت معنی تهاب و طاقت - فریب دهی بود -
 ۳۲ غارت - در مصرعه اول مرکب است از غارت و تائے خطاب و در مصرعه دوم لفظ
 غارت معنی تاج و غارتگری باشد -
 ۳۳ در گذر - در مصرعه اول معنی در گذشتن است و در مصرعه دوم لفظ در گذر
 یعنی معاف کن آمده است -

۳۴ لفظ خویش در مصرعه اول معنی قریب است و در مصرعه دوم معنی خود
 ۳۵ نما - در مصرعه اول امر از نمودن باشد و در مصرعه دوم مرکب است از نه و ما -

۳۶	میکند اینها همه توفیق راست	۳۶	دولت عقیقی همه توفیق راست
۳۷	ای ازین غم که کم آمد بدست	۳۷	با خوشی حالی تو هم خود بدست
۳۸	که شد ازین غم آن دل فرو آتش جو	۳۸	شکر کن امروزش و فرداش جو
۳۹	مست گرا از نعمت جان بحساب	۳۹	از هر چه اندون آن بحساب
۴۰	شکوه حق از درج سران تا فقیر	۴۰	مشک منی آید در اندانه قیر
۴۱	شکر گر آید ز تو فردا آشکار	۴۱	که بود آتش بتو فردا آشکار

۳۶ راست در مصرع اول معنی در شی آمده و در مصرع دوم توفیق راست معنی برای توفیق است باشد.

۳۷ بدست در مصرع اول معنی در دست بود و در مصرع دوم معنی میو باد و قبیح است باشد.

۳۸ دل فرو آتش جوئے الخ دل فرو یعنی دل یکتا آتش نام غذائے معروف جو امر از جستن و فرو آتش جوئے در مصرع دوم بمعنی در روز آینه حشر آنرا جستجو کن بے حساب در مصرع دوم معنی بحسب است.

۳۹ سرزدن معنی ظاہر شدن بدو آمدن معنی از جائے خود بیرون افتادن ۴۰ در مصرع دوم که بود الخ تو آتش و دوزخ را در فردائے حشر حگو و شکا خواهی کرد فردا در مصرع اول معنی تنها و آشکار بمعنی ظاہر.

خطاب بانفس

۱	ساقی ازان مشرب یا قوت ده	۱	قوتیم ازم ترسیر یا قوت ده
۲	یار مداین تن دل می ازم سراب	۲	یار و دوا ازم مستی می ازم سراب
۳	یک شب ازان چاکه در آنجا محال	۳	شده به بیکانه و به آنجا محال
۴	دل که در آن جله خورک شناسست	۴	خشمش این واقعه حول شناسست
۵	خدمت خلق ازمده خرمبندگی است	۵	خاطر آزاد تو در بندگی است

خطاب بانفس

۱ یعنی یا قوت - در مصرعه اول یعنی شراب و مشرب یعنی ساغر است -
 ۲ یعنی لفظ سراب در مصرعه اول ازم دنیا بود که فریب و بی کاراوست - و در مصرعه
 دوم مرکب است ازم سر و آب -
 ۳ یعنی محال در مصرعه دوم یعنی دشوار -
 ۴ یعنی دجله خون مراد ازم دنیا است و آشنا در مصرعه اول یعنی شنا و بد بود - و در مصرعه
 دوم یعنی معروف یعنی شناسنا -
 ۵ یعنی خرمبندگی - در مصرعه اول یعنی نادانی که در اصل بنده خرم بودن است و بندگی
 در مصرعه دوم یعنی اطاعت باشد -

خیز و رخ از ظلمت غفلت بتاب
نیست ده از حکمت میریت بدوست
کار نه نخواست دریا گو نه صرف
هر حقش نامده را منی از حال
راست با گل شده همدم و زراں
عاصف چوں بیهوده گرد آمده

رشته چند از پی طاعت بتاب
از ده دلهاده قربت بدوست
عمر تو تا که شود اینگونه صرف
یافت کم معنی ماضی از حال
شد همدم با گل و سنبل و زراں
حاصل کارش همه گرد آمده

تَب بتاب در مصرع اول معنی دوم کن و علیحدہ کن و برگرداں باشد و در مصرع دوم رشتہ
چند بتاب معنی اے رشتہ چند بتاب آر و بسازد.

کے بدوست. در مصرع اول معنی بہ دوست و دوستے دوست است و در مصرع
دوم بدوست. در اصل بادست بوده است الف بدل کر دهند.
تَب صرف در مصرع اول معنی علم معروف و در مصرع دوم معنی معروف که خیرج
کردن باشد.

تَب حال. در مصرع اول معنی حالت و در مصرع دوم معنی زمانہ موجودہ بود.
تَب و زراں در مصرع اول معنی و آنداں سبب باشد. و در مصرع دوم امر از دیدن
اے گرد آمده. در مصرع اول معنی جمع آمده. و در مصرع دوم گرد آمده معنی گرد
غبار آمده باشد.

هر که در افسانه و افسون نگریست	۱۲	بسکه بر افسانه و افسون نگریست
مکش از ششده تحقیق باز	۱۳	تا کن این در بتو تو نیستی باز
خیز در آسایش اصحاب گوش	۱۴	تا کن اخبار تو احباب گوش
نکته مرسته نظم آوردان	۱۵	در کن و در رشته نظم آوردان
گم شود اندر نه نالان در آئے	۱۶	مرد شود اندر صف مردان در آئے

الحه افسون نگری است. در مصرعه اول یعنی مکروه فریب و ساحری نمودن است
و افسون گری است. در مصرعه دوم مرکب است از افسون و لفظ نگریست که ماضی
است از نگریستن.

الحه سر باز کشیدن یعنی منحرف در گردان شدن است. در باز کردن. یعنی
در وازه را کشاده کردن.

الحه گوش. در مصرعه اول امر از گوشیدن. و گوش کردن. در مصرعه دوم یعنی
شنیدن است.

الحه نظم آوردان. در مصرعه اول جمع نظم آورست که بمعنی شاعر باشد
و نظم آوردان در مصرعه دوم مرکب است از نظم آورد و از آن حرف اشاره است
الحه در آئے. در مصرعه اول یعنی گھنطه. و در آئے در مصرعه دوم امر از
در آمدن باشد.

در بیان الیهام و وحی و سبب نظم این کتاب گوید

۱	ساقی از اغیار در امشب بند	۱	رخنه آزاد در امشب به بند
۲	امشب از آن ساغر مایه بخش	۲	کش بود از اول کبیه مایه بخش
۳	متر حق از محفل مستان طلب	۳	نه از اول شیخ از اول مستان طلب
۴	در محله کاش این فروخت	۴	جان لوتن اندیشه دیدن فروخت
۵	صد بخش پرده در آن صد محال	۵	جز نبی آنجا ره کس خود محال
۶	حق بی آن پرده در آن خفته کرد	۶	دید الهام در آن رخنه کرد
۷	دید پیغمبر از این دیده است	۷	از آینه آن آینه بی پرده است
۸	گمزد تو الهام بدان جای	۸	محرم را از است در آنجا نبی

لایه در مصرع اول یعنی مقدار معتد به و متاع و در مصرع دوم بی مایه یعنی
مفلس و بی دست باشد و بخش در مصرع اول امر از بخشیدن و در مصرع
ثانی یعنی حقه بود.

لایه از اول مستان طلب در مصرع دوم لایه آن اسرار الهی را از اول مست طلب کن
لایه فروخت در مصرع اول یعنی روشن شد و در مصرع دوم یعنی بیع کرد
لایه رخنه کرد در مصرع اول رخ نه کرد
لایه محرم را از آنجا است در آنجا نبی محرم اسرار است.

صاحب ویش در پیغام باز	۹	می دید از دوی خیر الهام باز
هر چه از آن پرده اشعار یافت	۱۰	عکس از الهام در اشعار یافت
مدنی و کوب دیں اہل بیت	۱۱	سایہ وحی نبی این اہل بیت
قافیہ بخان ہمہ عیسے و مہ اند	۱۲	وزدوم خود جاں پیہ احیاء مند
طائر فرخندہ معنی پرند	۱۳	جانب عرش از پر و عوی پرند
پیش رو از لشکر و پستاختہ	۱۴	شیخ چہ بالا و چہ پستاختہ
کاتبے آفرخت و دو حکم کماں	۱۵	کامدہ در قبضہ دستر کماں
جمع بحرین در آن یاد گاہ	۱۶	سینہ تجنیس شد آن یاد گاہ
فکرت صاحب خرم و آشوب شکار	۱۷	کرده از آن پر و صد آشوب شکار
باز دے من ساخت و در آستان کماں	۱۸	ختم شدہ پر و بیک آستان کماں

۱۰ اشعار در مصرعہ اول بمعنی آگهی و در مصرعہ دوم جمع شعر.

۱۱ بیت. در مصرعہ اول بمعنی خانہ و در مصرعہ دوم بمعنی شعر آورده.

۱۲ دوم مصرعہ اول بمعنی نفس و در مصرعہ دوم امر از دیدن باشد.

۱۳ پرند. در مصرعہ دوم امر از پریدن.

۱۴ پستاختہ. در مصرعہ دوم مرکب است از پست و آختہ.

۱۵ کماں. در مصرعہ دوم مرکب الہ کم و آن.

۱۸ باز دے من بخائے باز دے من و کماں آہنی ساخت کہ پر و کماں بیک آستان من ختم شد.

جامع تخمین در ادا و ادا و بحر	۱۹	مجمع بحرین در افشان دو سه
یا همه کما حسن همه گفتند و زده	۲۰	قافیتین البته گفتند و زده
دشمن ازین معرکه کو دست کش	۲۱	ساختم آن قبضه او دست کش
که شده بیجا ده گوهر یک	۲۲	هر یک ازاں حسن و جوهر یک
گلشن من دارد ازاں گل هزار	۲۳	گمرا گل او یافت بلبل هزار
فتح من از آں دژ روئین بود	۲۴	راستی این کاں دژ روئین بود
پنجه من کسوت شبنم داشت	۲۵	بازو من کسوت شبنم داشت
بخت شاه این در خیر کشاد	۲۶	ماندم و تن هم در خیر کشاد

۱۹ لے بحر در مصرعہ اول یعنی دریا آمده و در مصرعہ دوم مراد اند بحر و صحن باشد
 ۲۰ لے زده در مصرعہ دوم یعنی تخمین و آفرین است۔
 ۲۱ لے دست کش در مصرعہ اول یعنی کشیده دست باشد و در مصرعہ دوم
 یعنی کنارہ کند۔

۲۲ لے هزار در مصرعہ دوم یعنی بلبل است۔

۲۶ لے ماندن یعنی عاجز شدن۔ در خیر کشاد در مصرعہ اول لے درخت برکشاد
 و درخت یعنی عرق باشد۔

در شرح حضرت خاقان سلیمان مکان

۱	ساقی ازاں جوہر آرام نمود	۱	کافکند اندر سرم آرام نمود
۲	آتش دل خاسته فریاد رس	۲	هم تو ز دل خواسته فریاد رس
۳	داد گرایس ساقی دوران ما	۳	درد شد از باقی دوران ما
۴	با همه اورا شکر آبی بود	۴	یا شہ کوثر مگر آبی بود
۵	گر سگ شایبی کسل از ہمراں	۵	بمدر شاہ آئے و دل از ہمراں
۶	بندہ شہ ما غم و درد ست بیخ	۶	صاحب عالم و درد ست بیخ
۷	در پیے کامے ہمہ زان خاندان	۷	ایں شہ غازی ہمہ زان خاندان
۸	شاہ دل آزاده فرخندہ زاد	۸	کز ازل آں آیت فرخواندہ زاد

در شرح حضرت خاقان سلیمان مکان

۱ شکر آبی یعنی بخش - آبی بود یعنی رونق بود -

۵ ہمراں - در مصرعہ اول یعنی رفقاء و در مصرعہ دوم یعنی دل را از رنج و غم ہا کن - ہم یعنی رنج و غم -

۸ فرخندہ زاد - در مصرعہ اول کسیکہ پیدایش او مبارک باشد و در مصرعہ دوم زبانی شان و شوکت و خوانندہ مشتق از خواندن و زاد یعنی زیاده بود -

سایه حق اختر خورشید تاب	۹	خورده اند و گوهر خورشید تاب
خطبه ای عشر انداخت طرح	۱۰	سکه باطل همه او ساخت طرح
یا که شد مرقه انداخته و یاد	۱۱	گم شده گوده سوسه آن یاد یاد
خطبه شش آتش زده و خسروان	۱۲	سکه او بر گل و خسروان
اسه شده فرخنده فرخ سرشت	۱۳	کت خرف ایند و همه بر سرشت
پیش و پس اندام تو احم علی است	۱۴	صومعه از جسم تو احم علی است
ملکت زمین کشور بنیاد تو	۱۵	قصه عدل از سونیا و تو
حکم تو بر فتنه و شرع اول است	۱۶	شاهی و در حکم تو شرع اول است
خاطر مودی از تو بیشک نخست	۱۷	زشته عدل زک وین یک نخست

۹. تاب در مصره اول یعنی روشن - و در مصره دوم یعنی رنج و بیج و تاب است
 ۱۰. طرح انداختن یعنی بنیاد انداختن است - و طرح دادن و طرح ساختن یعنی
 ترک کردن باشد -

۱۱. خسروان در مصره اول جمع خسرو یعنی بادشاه و در مصره دوم مرکب است
 از حسن و دال -

۱۲. صومعه عبادت خانه صوامع جمع -

۱۵. بنیاد - در مصره دوم مرکب است از بن و یاد -

۱۶. نخست - در مصره دوم مرکب از رخ و است -

۱۸	در دل بیگانه و خویش آه نیست	۱۸	گرستم آئین تو ای شاه نیست
۱۹	کے دل او مائل چرخ آمدے	۱۹	تیر تو گر بر دل چرخ آمدے
۲۰	کاسے پر چوں شدی از سهم تو	۲۰	زہرہ گم دوں شدی از سهم تو
۲۱	گر چه بر افراختہ بست غلاف	۲۱	تیغ خور از سهم تو بستے غلاف
۲۲	میل و ش از شعله تو بہتا بیش	۲۲	چو بہ تیریکہ چو بہر تا بیش
۲۳	دیدہ بدر اکبر آں میل میل	۲۳	ز آتش حشمت زود آں میل میل
۲۴	برقی و آں پیش تو القصہ کاہ	۲۴	گر سپہ آمد عدوے غصہ کاہ
۲۵	ز آتش تو سوختہ آنکہ چو برق	۲۵	تیغ تو افروختہ آنکہ چو برق
۲۶	باز تو از قید شدای شاه باز	۲۶	میل تو چوں صید شدای شاه باز
۲۷	شیر دراں معرکہ زانہ لیشہ زار	۲۷	صید کہ از تیر تو شد بیشہ زار
۲۸	ماندہ جا خالی از اں نیم گز	۲۸	تیر از اں نیم و از اں نیم گز
۲۹	لشہ شد از دست در انجانماند	۲۹	بیشہ شد آنست در اں جانماند

۱۹ لے مائل چرخ۔ در مصرعہ دوم معنی مائل بہ حرکت است۔
 ۲۱ لے بست غلاف۔ در مصرعہ دوم از بس تیغ و لاف۔
 ۲۲ لے کاہ در مصرعہ اول فعل امر است از کاستن و در مصرعہ دوم معنی گیاه خشک۔
 ۲۵ لے آنکہ۔ در مصرعہ دوم اے آنکاہ کہ مراد از دشمن است۔
 ۲۶ لے زار۔ در مصرعہ اول بے کثرت باشد چوں زار و سبزہ زار و در مصرعہ دوم معنی ذلیل خواہ

دوختہ برہم کز صفدر کلنگ	۳۰	ورنہ کہ آموختہ صفدر کلنگ
بسکہ تو زمین تن و شیر افگنی	۳۱	از ہمہ زمین تن و شیر افگنی
پیشہ از تیغ تو شد آشکار	۳۲	لاشہ شیراں شدہ شہ آشکار
منکہ چوں اہلی گئے از این درم	۳۳	جامہ جاں عدوانہ کیں درم
تا بود از جاں رگے و تانہ ایم	۳۴	ہستم ازین در گئے و تانہ ایم
روسکاس در شود بیناستاں	۳۵	در رہ جاں دیدہ بیناستاں
تا بود این گلشن فیروزہ رنگ	۳۶	یافتہ زراں خرمین فیروزہ رنگ
گلشن عمرت بر دیں خود وہ باد	۳۷	خرمن عمر عدویت بر وہ باد

در شکر نعمت اول خدمت ولی نعمت

ساتی از اقبال تو ما سر خوشیم	۱	وزمے افضال تو کیسر خوشیم
------------------------------	---	--------------------------

۳۲ آتشکار۔ در مصرعہ اول بمعنی ظاہر۔

۳۳ درم۔ در مصرعہ دوم مشتق از دریدن نست۔

۳۵ بیناستاں در مصرعہ اول مرکب است از بین و آستاں۔

۳۷ باد۔ در مصرعہ دوم بمعنی ہوا (الود)۔

در شکر نعمت و ادائے خدمت ولی نعمت

۱ اے سرخوش۔ در مصرعہ اول بمعنی مست۔

۲	برغم مایوں دل رحمت بود	۲	رحم تو ہم داخل رحمت بود
۳	مست تو کنی شیر آب خورد	۳	جرعه او غنیمت سیراب خورد
۴	شکر تو دل کرد نش آزاد گیت	۴	از حق تو کرد نش آزاد کی است
۵	دل بود از نعمت او کام بخش	۵	خلق از دود او از انعام بخش
۶	کام دل از نعمتش انعام شد	۶	خاصه کن بهمتش انعام شد
۷	با همه کس خلقی انساں بود	۷	بہتر از ان ذات کی انساں بود
۸	اے بتواند رحمت حق صد کرم	۸	سامع بے وصف تو گوید کرم
۹	بر فلک از بهمت خود صاعدے	۹	صاعد و در ظل تو صد صاعدے
۱۰	نام تو از غایت مرست معین	۱۰	با همه اہل غایت ہمت معین
۱۱	قاضی اسلامی و قاضی نشان	۱۱	سیدی اہل حالی و ماضی نشان
۱۲	ظاہر از اطوار اہل ایمان دین	۱۲	کرم نہ شد ایشاں تو از دین
۱۳	رحمت حق واد عدلت بود	۱۳	قوت دین شاہ عدلت بود

۳ لے آب از بنجہ شیر خوردن اے مصائب بسیار آب خوردن۔

۴ لے کرم در مصرعہ دوم مرکب است از کہ ورم۔

۵ لے نشان در مصرعہ دوم امر از نشانیدن۔ نشان دادن خبر دادن۔

۶ لے واد دین۔ در مصرعہ دوم جمع وارد است۔

۷ لے عدلت۔ در مصرعہ اول یعنی عدل کردن است۔ در مصرعہ دوم یعنی عدل تو

خشم تو چون صاعقه سوزاں بود	۱۳	آتش همیت همه سوزاں بود
همیت تو چون همه جا شایداست	۱۵	کم کسے انیم تو یا شایداست
ضد تو گرا آله حکمت بود	۱۶	گر دن او در نه حکمت بود
سألت از در طلب ارجی کند	۱۷	رے تو مقبل عجب ارجی کند
نظم تو از مدحت شعری نزد	۱۸	صفوتش از صورت شعری نزد
نشر تو طغیاں کند از منشیات	۱۹	پیش تو سبحاں بود از منشیات
خط تو سر دفتر یا قوت شد	۲۰	صفوت او جوهر یا قوت شد
در ره صد مسجد و دیوار تو خیر	۲۱	بانی خیر بود غیر از تو خیر
که حق تو می برم الحق زیاده	۲۲	غم تو می بایدم الحق زیاده

۱۵ شایده در مصرعہ اول معنی گواه و در مصرعہ دوم معنی معشوق است۔

۱۶ حکمت۔ در مصرعہ دوم مرکب از حکم و تائے خطاب معنی حکم تو۔

۱۷ چین۔ در مصرعہ اول معنی ملک چین۔ و در مصرعہ دوم معنی شکن است۔

۱۸ شعری۔ در مصرعہ اول معنی شعر من و در مصرعہ دوم نام ستاره است۔

۱۹ منشیات۔ در مصرعہ دوم معنی فراموش شدن است۔

۲۰ یا قوت۔ در مصرعہ اول نام خوش نویسی است۔

۲۱ خیر۔ در مصرعہ دوم معنی نفی است۔

۲۲ زیاده۔ در مصرعہ اول اسے از زیاده۔

تابلو دایں خانہ محکمہ بیپاے ۲۳ بر سر ماو عالم بیپاے

آغاز داستان

ساقی از الطاف تو می در کفست	۱	در تفت دل بجله خوبے گرفت
می برد آب دل ریشم خمار	۲	مرهم ریشم شود ریشم خمار
شیره تاکم ده و بی شور با	۳	سماجم شیریں کنم این شور با
خونده ام از دفتر صاحب دلاں	۴	گوش کن اے دلبر صاحب دلاں
حرف من از دای روی شنو	۵	ساکشید این بادیہ در نقش نو
قصہ شامشاهی از حدزنگ	۶	تیمغے از خون همه در حدزنگ
کے لقب از خانہ و کوے کیاں	۷	بنده یا حق شدہ خودے کیاں

۲۳ پائے۔ در مصرعہ دوم ارا از پائیدن۔

آغاز داستان

۱۔ کف در مصرعہ اول بمعنی دست۔ و در مصرعہ دوم بمعنی کفیکہ در دریا پیدا میشود۔

۲۔ خمار۔ در مصرعہ دوم مرکب است از خم و آ۔

۳۔ شور۔ در مصرعہ دوم بمعنی نیکیں است

۴۔ صاحب دلاں۔ در مصرعہ اول مرکب است از صاحب دل و از آں۔

۵۔ حدزنگ۔ در مصرعہ اول بمعنی زنگشاں است و در مصرعہ دوم بمعنی معروف۔

ملک خود آرد اسلحه از جاه خویش	۸	واقف بیگانه و آگاه خویش
لشکر او تا خست در کار زار	۹	دشمن خود ساخت در کار زار
نزد برادر خاک دراز یا سال	۱۰	سوده بر افلاک سرازیر یا سال
آینه زیاں سیم و زر آتش پرست	۱۱	آتش پروانه در آتش پرست
آدمیت سنگین دل بیباک زار	۱۲	گوهری از قطره خود مال زار

در صفت دختر که گل نام داشت

ساتی از آن می که باز تازده گل	۱	باز بر آن چهره نه از تازده گل
کنز و مساز گل آید بجوشش	۲	آب از آن تازده گل آید بجوشش
مرغ که از دولت گل بانگ دوست	۳	قدی گل از صحبت گل بانگ دوست

۱. خودیش. در مصرعه اول بمعنی خود است و در مصرعه دوم بمعنی قریب.

۹. کار زار. در مصرعه دوم ای دشمن خود را در کار زار از بسکه ذلیل و خوار نموده.

۱۰. یا سال. در مصرعه دوم ای بوجه زیادی مرتبه مال و دولت.

۱۱. پرست. در مصرعه دوم مرکب است از پرست است.

در صفت دختر که گل نام داشت

۳. گل بانگ. در مصرعه دوم بمعنی آواز.

داشته اند در حرم آتش نشاں	۴	دخترے اندر دیش اندر نشاں
دختر خوش صورت و معنی گرو	۵	برودہ ہم اندر دعویٰ لسلے اگر د
گل شد نام خوش آن گلبدن	۶	سوختہ می ز آتش آن گلبدن
داش از دیدہ بدیاک تم	۷	در غم او دیدہ صد پاک تم
گیسوی او آمدہ تا یا نہ فرق	۸	فرق انداں تا شب یلدا از فرق
گرم پیشانی او غنیمت بود	۹	ازمہ پیشانی او غنیمت بود
قامت او گلین باغ جناں	۱۰	دیدن او مرہم دارغ جناں
ایرٹے او قبلہ عشاق طاق	۱۱	چوں مہ نور مہمہ آفاق طاق
سنبلیش آموختہ ہر گوشہ چین	۱۲	خمر منے اندر دختہ ہر خوشہ چین
ز گلنفسوس گرش آہوش شدہ	۱۳	مستی آہو برش آہوش شدہ

۱۵ گم و برون سبقت لیجانا۔

۱۶ اے اے می از آتش آن گل بدن خود را سوخت۔

۱۷ تم۔ در مصرعہ دوم معنی نمناک۔

۱۸ باغ جناں بہشت۔ جناں۔ در مصرعہ دوم معنی دل آمدہ۔

۱۹ طاق۔ در مصرعہ دوم معنی یکتا۔

۲۰ چین۔ در مصرعہ دوم امر از چیدن۔

۲۱ برش اے تم داد۔

در رخسار آنچه از پیر شریست بود	۱۴	آهوی او در پیر شریست بود
غمزه شوخش همه چون شیشتر	۱۵	هر مژده اش مانند نم خوں شیشتر
چهره دمویده و بینا فروز	۱۶	در دل شب سوخته میان افروز
دل شده دیوانه از ازاں خال او	۱۷	کوشده بگانه از ازاں حال او
چون سخن از غنچه خود بینیش	۱۸	کم شده کفش از غنچه خود بینیش
نعل لب آمیخته شهادش بشیر	۱۹	یوسف از ازاں فتنه عهدش بشیر
در دین از تنگی او پسته تنگ	۲۰	راه دل آں تنگ شکریه تنگ
نقطه در ازاں دایره کنجی نبود	۲۱	بیج نه از نادیده کنجی نبود
خنده اش انداخته در گلشکر	۲۲	تیمت انداخته در گلشکر
رشته دندان همه جاسوس	۲۳	گوهر جاں راضی از ازاں سوس
سیب خواندی به لب آں زرخ	۲۴	میزدی از غایت درد آں زرخ
آفت دلهاشده آں گردنش	۲۵	وزیمه به غایت جاں گردنش
نقره خامی بر ازاں هم زیاده	۲۶	نقره شده از نسبت آں کم زیاده

۱۶ ناف افروز - در مصرعه دوم بمنی وسطه و مراد از چهره گلست -

۱۹ بشیر - در مصرعه دوم بمنی خبر و بنده اے مژده رسال -

۲۲ خنده اش آنچه ای خنده اش گل را در شکر انداخته تیمت انداختن بمنی

بستن و طعنه کردن بود - ۲۶ نقره خام - سیم خالص -

بازوئے اور تجمہ مرجانش بود	۲۷	صاعد او پنجه مرجانش بود
برگ گل آں ناخن درخون زراں	۲۸	رشته گل ازخون همه کف چوں زراں
وز گل تدر بسته در سینه داشت	۲۹	عمرے اندان نیمه از سینه داشت
سوخته انگشت و سر انگشتها	۳۰	شرح تراز شعله در انگشتها
نخل قدش بسته هم از مومیاں	۳۱	مرهم جاں بود کم از مومیاں
نافه و نافی چو دوزخ میا بش	۳۲	چون سخن اینجا رسد اخفا بش
دیدہ دو کوه آلس زان دهره اش	۳۳	نیست جز از دهره کس آں دهره اش
هم گل و مل ساقش و هم ساقیش	۳۴	عش خوش از نسبت هم ساقیش
از کف پایش همه تاشانه پیر	۳۵	لر لری تدر ساخته کاشانه پیر
گل گل نو نیست از رنگ داشت	۳۶	کے باز و صورت از رنگ داشت

۲۷ مرجان - در مصرعہ اول مرکب است از مرد جان و در مصرعہ دوم یعنی
موزگار (آردو) -

۲۸ انگشت - در مصرعہ دوم یعنی زغال (کوئلہ) -

۳۲ سبش - در مصرعہ دوم یعنی اخفائے آل بهتر است -

۳۳ دهره - در مصرعہ اول یعنی ناہیدہ (ستارہ) و در مصرعہ دوم یعنی تاب طاقت

۳۶ از رنگ نام نگار خانہ مانی و نیز نام مصور صورت یعنی تصویر -

قصہ دہشدر بہ کو تہ کتم ۳۰ خلعت و صفائی اوتہ کتم

قصہ ملک زادہ جم

۱	ساقی انداز نو گل با غم نواز	۱	خاطر این بلبل با غم نواز
۲	سوزم از این شعلہ شب سوز چند	۲	سحر از اول شب سوز چند
۳	در رخ خورشید کن آن طرہ باز	۳	پردہ کش از دیدہ آن چہرہ باز
۴	باز کن آن لعل آرا خوش است	۴	گر چہ شد آن بند دل اما خوش است
۵	کے کہ جو آن حاکم والا نثار د	۵	ابن غمے داشتہ عالی نثار د
۶	ہمسرہ و آن گل نو خاستہ	۶	بر گل او سنبیل نو خاستہ
۷	لعل لے از سیرہ تر خار نیش	۷	حافظ آن لعل شکر خار نیش
۸	اندے آن کز غم او خستہ بود	۸	خاطرش از نشتر خو خستہ بود
۹	شکر خط تاختہ بہر دو میان	۹	ہندے او بستہ انداز میان
۱۰	از لب او داخل گلقتند کرد	۱۰	خستہ دل ما ئل گلقتند کرد
۱۱	ناوک اورا سرمہ بے سپر	۱۱	بے زدہ بہر ناوک و برنے سپر

قصہ ملک زادہ جم

۱۱ نو خواستہ - نوجوان - خاستہ در مصرعہ دوم معنی اور نیدہ -
 ۱۲ دو میان - مراد اند چہرہ - انداز دو بدیں وجہ میان معنی گمراہ -

ماهی جان جوشن مه پیکر ش	۱۲	ناوک و دشت جان پیکر ش
حم لقب از بهر انز و از جاہ	۱۳	یوسف می آمده بیرون از جاہ
حم شده هم گلرخ و هم پیلتن	۱۴	کرده خم اندر بر جم پیلتن
دارت ملک اندر همه چیز آگهی	۱۵	دخست ملک آمده بر آگهی

رفتن بشکار و دیدن دختر و عاشق برودن

ساقی از آن گلشن گلزنک رنگ	۱	کرده کف از خودین گل رنگ
روسی آموخت از آن رود سار	۲	مے خود رخ جانب آں رود سار
گشت گل تازده و جان گشت ناز	۳	مے خود دل خوش کن از آن گشت ناز
آتش موسی کن از آن سبب یار	۴	آبی از آن آتش موسی بسیار
آرامی خود کن دل خود شیر گیر	۵	مست یک آرم خود و صد شیر گیر
روزی از ایام در آن روزگار	۶	کامده نور و ز شده آن روزگار

۱۲ پیلتن - در مصره اول یعنی قوی نمچون پیل است - در مصره دوم یعنی آں که
 در بر دے جم پیلتن خود را خم کرده اے حقیر شمرده -

رفتن بشکار و دیدن دختر و عاشق برودن

۳ گشت ناز - در مصره اول یعنی بنوا گشت -

۱	ابرم از عشوه در افشاں شده	۷	صفحه گلزار بر افشاں شده
۲	فرش ز در انداخته باران بکشت	۸	نخمن در ساخته باز آن بکشت
۳	نافه سرد آمده در نیراں ز باد	۹	گر به بیدش شده لیراں ز باد
۴	شاخ گل از بلبل بتاں سران	۱۰	گفت زن و مست از همه ستاں سران
۵	مطرب آب از کف خود نغمه سازد	۱۱	در کف او نغمه زن از دهنه سازد
۶	شاخ گل افتاده و استاده باز	۱۲	ساغر گل داده و استاده باز
۷	خجر بید از نم شب در نشان	۱۳	داده گل از خنده لب در نشان
۸	از پی آن موسم و هم بر شکا	۱۴	قرعه همت زده جم بر شکا
۹	توسنش از خور زده کم بر کلاب	۱۵	در عرق آن گل شده کم در کلاب
۱۰	دختر که نیز در آن کار بود	۱۶	در خورے رخ و آنه جان کار بود
۱۱	بمده دل از نگهت شمشیر را	۱۷	بر شیراں زده شمشیر را

۱۲ به پر افشاں شده - در مصرعه دوم ای پر نور افشاں شده -

۱۳ به بتاں سران - خانه باغ -

۱۴ به بل یعنی شراب -

۱۵ به زده نشان - ای زده نشان بود - نم شب - مراد از شبنم ست - نشان دادن -

در مصرعه دوم یعنی خردادن است -

۱۶ به بر شکا (بر شکال) یعنی برسات -

۱۸	باد بر انداخته زان رو حجاب	گل پس و ساخته زان و حجاب
۱۹	کرد گل آراسته صد ماه کمرخ	از کف مه برده ل از شا هر خ
۲۰	عشرت آنان ستد از جمنان	گر سنه چون بگذرد از جمنان
۲۱	کرد بر آن حمله و از حمله سوخت	دید و در آن حمله و از حمله سوخت
۲۲	گل دل جم را چون در اند و گداخت	و آن ل و یس ترا در و گداخت
۲۳	آب بوی گل چون بجم آید و نگاه	چون ل انداں دل شده و از نگاه
۲۴	رفت دل از سبزه آس شسوار	بگرد گل از بان و آس شسوار
۲۵	شیر انداں رو بهی آغانه کرد	سبش انداں رو بهی آغانه کرد
۲۶	رستمی از زون ز صد اسپند یار	کشته هم از سوز خود اسپند یار
۲۷	بادل خوش گل شده جاد و دزدان	غرقه خوں جم همه جاد و دزدان
۲۸	قصه او حمزه و هنر نگار	غمزده از غمزه و هنر نگار

۱۸ بر انداختن معنی دور کردن حجاب - پرده -

۱۹ جمنان - در مصرعه اول مرکب است از جم و عنان و در مصرعه دوم مرکب است از جمع و نان -

۲۴ شسوار - در مصرعه دوم مرکب است از شمه و سوار -

۲۵ - رو بهی - مراد از مغلوبی -

۲۹	نامہ پیر درد و غم آہنگ کرد	کشتن خود از دہمہ آہنگ کرد
۳۰	از سر سخت آمد و صحر اگر رفت	در غم دل نیست بر آہنگ گرفت
۳۱	با دل وحشی شدہ ہمارا نہ ہم	یافتہ مجنون شدہ ہمارا نہ ہم
۳۲	گریہ زارش ہمہ خون ناب شد	آتش کادش ہمہ خون ناب شد
۳۳	دیدہ ترا نہ خون دل غمدیدہ را	گفت از داں گریہ و غم دیدہ را
۳۴	اشک غم افزوں تو جایہ بہشت	گر وین از خون تو جایہ بہشت
۳۵	چون جیش آن سیل غم از سر گذشت	گفت دل ایما کنم از سر گذشت
۳۶	فاش شد این قصہ در گوشہا	در غم جاں ہم بر جاں گوشہا
۳۷	چوں نہ شد از تجربہ حاصل و ات	از مژہ گل کے کنج از دل و ات
۳۸	نامہ کن از غصہ بسیار دل	ہمارہی از غصہ بسیار دل

نامہ نوشتن حجم بگل و شرح حال خود کو درون

ساقی از داں ے اگر از زبیر گیت ۱ جاں طلب از ما و گرا از زبیر گیت

۲۹ کشتن خود از داں ے بر طبع کشتن خود از داں ے سیکرد۔

۳۰ لے صحر اگر رفت۔ در مصرعہ اول یعنی آوارہ صحر شد۔ گرفت یعنی خود را و عیب آید۔

۳۲ لے خون ناب۔ در مصرعہ دوم مرکب از خون و آب۔

۳۵ لے سر گذشت۔ در مصرعہ دوم یعنی واقعہ۔

۲	بلبل جان را دل پر دانه مانند	۲	شمع شد از محفل و پروانه مانند
۳	می خورم اندر دل آتش پریم	۳	مستم و شد مائل آتش پریم
۴	لاله و شمع آن غرقه خو خوار بود	۴	جم که در این دای خو خوار بود
۵	کازد و بیدیده و دل هم بدوست	۵	نور خم ایستاده پر غم بدوست
۶	منشاء راحت دل پر دانه تست	۶	کائے بری آفت همه پر دانه تست
۷	راحت من دیدن دلجوئی تو	۷	سردی و در گلشن دل خوئی تو
۸	شد غم دل کو بی و تن گشتگاه	۸	باشدت ای گل دل من گشتگاه
۹	ساختم از بهر تو جان هر طرف	۹	نعل تو تا ویدم ز در هر طرف
۱۰	مفلسم از قیمت و سودا گئی تو	۱۰	عاجزم از محنت و سودا گئی تو
۱۱	چاهه آن رویتو مسیه پاره است	۱۱	چیت دل اندر وی تو مسیه پاره است
۱۲	بجز من از آن گل رو وصل کن	۱۲	زخم دل از پاره مو وصل کن

نامہ نوشتن غم به گل

۱. دل و پروانه مانند. ای دل و پروانه مانند.
 ۲. خو خوار. در مصرعہ دوم مرکب است از خون خوار که معنی ذلیل و بربود است
 ۳. دلجوئی. در مصرعہ اول مرکب است از دل و جو که معنی بهتر است.
 ۴. بر طرف. علیحدہ.
 ۵. سودا. در مصرعہ اول معنی جنون.

مرغ دل از ذوق تو پیر واکند	۴	سوے گل از شوق تو پیر واکند
نامہ جم دے بسوے گل پیر	۵	چند جم این آمد وے گل پیر
نامہ جم را چو گل از ناز خواند	۶	قاصد جم را بر خود باز خواند
گفت کز میں نامہ پر غصہ داد	۷	کے دل کس فیصل از میں غصہ داد
این سخن از بشنود از باد کے	۸	غصہ این را پیر واد از باد کے
نادک کیں بر تن وے کے زند	۹	از پے مرگش ہمگی کے زند
از ہمہ کو گو پیر وے بر شود	۱۰	بکروے از آتش کے بر شود
در کند از حاصل کیواں سخن	۱۱	ضد ہم آید دل کے واں سخن
در نسب از جمیع جسم بود	۱۲	خوار بر او از ہمہ جسم بود
نسبت در کے کند او با خام	۱۳	گر ہمہ ناپخته نکو کار خام
همسرن کے شود آسنا خام سر	۱۴	در سر من می کند آں خام سر
کے بود از بہدہ دو بر جم	۱۵	رختہ خوں از دو بر جم
گو ہوس از من کن آں ہمدے	۱۶	گر ہمہ جاں باشی و جاں ہمدے

۴ کے۔ در مصرعہ اول یعنی بادشاہ و مراد از پیر (گل) است۔

۹ کے زند۔ در مصرعہ دوم یعنی داغ کند۔

۱۲ جم۔ در مصرعہ اول مرکب است از جم و عم در مصرعہ دوم بمعنی جمع من است۔

جواب نامہ از جانب گلنجم

۱	ساقی ازاں شیشہ صاف گلاب	۱	خوں شدہ در نافہ ناف گلاب
۲	لاے گراں صافی جاں لائے ست	۲	صافی او گرو د ازاں لائے ست
۳	غنچہ و شایں نامہ دیر کشائے	۳	چشم جم اند خانہ دیر کشائے
۴	گر خط عدد اول و امتی بہ است	۴	نامہ گل ہم سوئے عاشق بہ است
۵	گر د خطے آں پری اختر سواد	۵	چشمہ حیوانی و ظاہر سواد
۶	خضر خطے در نظر آب حیات	۶	گلشن جاں در ہمہ باب حیات
۷	نامہ گل چوں بر جاں باز شد	۷	برتن بیجاں در جاں باز شد

جواب نامہ از جانب گلنجم

۱۔ گلاب در مصرعہ دوم مرکب است از گل و آب در مصرعہ اول مراد از شراب است
 ۲۔ لائے ست۔ در مصرعہ اول مرکب است از لائے معنی ملامت کننده و اند است و
 مصرعہ دوم مرکب است از لائے معنی در و (چھٹ) و اند است۔
 ۳۔ دیر کشائے۔ در مصرعہ دوم مرکب است از دل و دیر کشائے۔
 ۴۔ سواد۔ در مصرعہ اول معنی نوشتن و در مصرعہ دوم معنی سیاہی
 ۵۔ آب حیات۔ آب حیوان۔ باب حیات۔ باب زندگی۔
 ۶۔ باز شد۔ در مصرعہ اول معنی باز رفت و در مصرعہ دوم معنی و اشہ۔

کس همه شرح رستم از ما چهر است	۸	دعوی خوں تو هم از ما چهر است
هر که شده زیر لُح و قد و ادخواه	۹	گو بر و از خاطر خود دادخواه
ز کس من کا ہوئے چنین خطاست	۱۰	جستن او آفت دی خطاست
کے پیے من دل شدہ در ہر گرفت	۱۱	دامن جاں بزدہ در ہر گرفت
سنبل من سایہ شمشاد خواست	۱۲	ہر گل از آن نکبت شمشاد خواست
سایہ شمشاد شد از غصہ خورد	۱۳	کام دل از من بشد القصہ خورد
از لب من گریہ سرکامست بود	۱۴	تلخی غم در خورد کامست بود
کنج و خو خواد می مادرزیاں	۱۵	در همه خونہ نیدی مادرزیاں
کے سوے غیر آمدہ کنجہم تھی	۱۶	کو دل ازین و سوسہ کنجہم تھی

۹ے دادخواہ۔ در مصرعہ اول اکم فاعل سماعی و خواہ در مصرعہ دوم امر از خود استن۔

۱۰ے خطا۔ در مصرعہ اول نام شہر مشک خیز در مصرعہ دوم بمعنی بد است یعنی ضد در

۱۱ے ہر۔ در مصرعہ اول بمعنی رہنما و در مصرعہ دوم مرکب آمدہ و ہر۔

۱۲ے شمشاد۔ در مصرعہ اول مراد از قد و در مصرعہ مرکب است از شمشاد۔

۱۳ے القصہ بمعنی حاصل کلام۔

۱۴ے کام۔ در مصرعہ اول بمعنی مقصد و در مصرعہ دوم بمعنی آنکہ در ہندی تاگویند۔

۱۵ے مادرزیاں۔ در مصرعہ اول مرکب است از مادر و زیاں و در مصرعہ دوم

خونہ نیدی مادرزے آنست۔

یا کذا را فسر و این ترک سر | یا بکن از خنجر کین ترک سر

رسیدن نامه گل بحکم و جواب نامه نوشتن

۱	کتاب لسخ اودا و نگوهر سیم	۱	ساتی از آل چشمه کوثر سیم
۲	تا تو در آن آینه رویاوری	۲	می کند آینه رویاوری
۳	چشم دل اندیشه امید است باز	۳	در دل من بوائے امید است باز
۴	بدیدم بسته گل باز شد	۴	غنچه سر بسته گل باز شد
۵	گفت که من شنوم آنرا اندام	۵	خواند حجم آن نامه و آن را اندام
۶	که در خط از پی یاری سپرد	۶	حم و گمراهه زاری سپرد
۷	چون گل خا را آمده هم در گذر	۷	کای گل ازین خواری حجم در گذر

رسیدن نامه بگل بحکم و جواب نامه نوشتن

لکه یاور می در مصرع اول معنی مدد است و یاور می در مصرع دوم مرکب است از دو و آوری.

لکه باز در مصرع اول معنی باد دیگر در مصرع دوم معنی کشاده

هه آن را از او در مصرع اول ظاهر است و در مصرع دوم مرکب است از آنرا و از او.

ته زاده زاری سپرد. اے گریه زاری را اختیار کرد.

۸	ده بده ای گلشن جاں بخش من	۸	ساده سدا از خرم جاں بخش من
۹	گر شده بر این چمن از صد هزاره	۹	کو یکے اے گل چمن از صد هزاره
۱۰	غصه من گم دل من خوں مزید	۱۰	آدمه بر قصه محبوس مزید
۱۱	گم و مدانه که گل من یاسمن	۱۱	کے دو دوا از این دل من یاسمن
۱۲	گر نظر اے گل من آسا کنی	۱۲	صد دل آشفته تن آسا کنی
۱۳	چشمه مهرت دل ما تشنه دید	۱۳	چاهه ما هیچ حسنه آتشه دید
۱۴	مرغ گم از صحبت گلزار سوخت	۱۴	مرغ من از وقت گلزار سوخت

رسیدن نامه تم بگل از طهار محبت گل

۱	ساقی از ادا شیشه پر خوں کرم	۱	کافتد از ادا در دل من خوں کرم
---	-----------------------------	---	-------------------------------

شبه بخش در مصرعه دوم یعنی حصه است.

۹ ع هزاره در مصرعه اول یعنی بلبل است.

۱۱ اے که گل - مرکب از که و گل - یاسمن - در مصرعه دوم مرکب است از یاس و من.

۱۳ اے آتشه دید - در مصرعه دوم مرکب است از آتش و اندید.

۱۴ اے گلزار سوخت - در مصرعه دوم مرکب است از گل و اندید.

گلزار سوخت.

۱	خمرده آتش خدرانه خود و نش	۲	اندک و شد شرانه خود و نش
۳	طلی ازاں آید و کم آوردین	۳	پیرم ازاں یکدوم آوردین
۴	بنده پیرانه که مهرست باز	۴	گر که و مه را ده مهرست باز
۵	یافت ده آں مهره غم برکشاد	۵	باز گل آں نامه جم برکشاد
۶	مشتش از و هم دل و هم دیده بود	۶	گل چو هم اندر رخ جم دیده بود
۷	یک غم ازین واقعه صد خواند گل	۷	دایه خود را سوئے خود خواند گل
۸	آں هم آں میکرده غمخوار بود	۸	در بر گل نرگس جم خوار بود
۹	سوخسته چون سوسن گلزار شد	۹	دایه ازاں گفتن گلزار شد
۱۰	بشکن این حادثه صد جام جم	۱۰	گفت گر این واقعه شد کام جم

رسیدن نامه جم بگل و اظهار محبت گل

۱ در مصرعه اول شرر معنی چنگاری و خود معنی آفتاب و در معنی خمر خمرده آتش در مصرعه دوم معنی ریزه آتش -

۲ دیده - در مصرعه دوم معنی چشم است که خوانده - در مصرعه اول معنی طلب کرد -

۳ نزار شد - در مصرعه اول معنی در گریه شد -

۴ (جم) در مصرعه اول نام عاشق گل - در مصرعه دوم مراد از جمشید که بادشاه کشور ایران بود -

چون اثر انداز دل آں دایه است	۱۱	گل غم خود گفت بدان دایه است
کاشش مهرش زند آں جمر یا	۱۲	درد دل و دل چون کند این جمر یا
بند تو این شد کنم آں رو نهان	۱۳	چاره دا غم کن و یکسو نهان
گر کنی این چاره و غم خوادم	۱۴	موس سر اندر بزمم خواهم
می کنم از در سر و پا خرم منت	۱۵	خرم نمی اندازم کنم آخر منت
در خیمت از آں نرگس طناز را	۱۶	مانند از طامع تن تاز را
دایه هم از بخشش بسیار گل	۱۷	گشت در آن واقع بسیار گل
شد موسی که اندزه افسونگری	۱۸	گاں همه خندیده اکنون گری
پیش تو کوه از شده کاه کبیر	۱۹	بحم شده دشمن زده راه کبیر
گر چه شد از خویش تو با دشمنی است	۲۰	آتش از خوت و با دشمنی است
در صف و در جنگ تو خواهد ستاد	۲۱	ملک تو از جنگ تو خواهد ستاد
شهر تو او گیرد و لشکر و هوش	۲۲	چاره کارش کن و دختر و هوش

۱۳ نهان - در مصرعه دوم مرکب است اندزه و آں.

۱۵ خرم نمی اندازم که تو دشمن از زشتا کنم.

۱۷ بسیار - در مصرعه دوم مرکب است از بس دیار - اے بسیار معین
بد و کار گل شد.

۲۱ خواهد ستاد - در مصرعه اول مشتق از استا و ن است و در مصرعه دوم مشتق از ستاد.

۲۳	ساعده جم بانہ دلا م یافت	۲۳	کے ہم ازیں راز دلا م یافت
۲۴	سکند دلا مادی و دلا م خوش	۲۴	بمذہ جم نہ د کے از اشہا و خوش
۲۵	غرفہ در شد ہمتہ تار وے سور	۲۵	شہر کے اند و صلت بانوے سور
۲۶	شکل دو طاق آمدہ یکجاے سخت	۲۶	تخت نہ داند حجاب لادراے سخت
۲۷	میوہ دل آمدش اندر کنار	۲۷	از ہمہ غم شد دل جم بر کنار
۲۸	آحم کارش نگر از دست برد	۲۸	اولش آن غم اگر اند دست برد
۲۹	بستہ شد از شد غم ہرہ بار	۲۹	گل چو شد اندر بر جم ہرہ بار
۳۰	تلخ شد از شور کی غم کام دل	۳۰	چوں شد اند حاصل جم کام دل

رفتن جم بگوئے بازی از اسب افتادون

۱	گشت پس آزارہ و کم داد داد	۱	ساقی ازیں چیز غم داد داد
۲	سوز داند و گم شد و گم دوں بود	۲	بمسر ماتام گم دوں بود

۲۳ لے دلا م یافت۔ در مصرعہ اول اے آدم دل یافت۔

۲۵ لے سوز۔ در مصرعہ دوم بمعنی دیوار است۔

۲۷ لے بر کنار شد اے علیحدہ شد۔

۲۸ لے اند دست برد۔ اسے بخود نہ برد۔ دست برد۔ در مصرعہ دوم بمعنی غلبہ است۔

رفتن جم بگوئے بازی از اسب افتادون

۲۹ لے گم دوں۔ در مصرعہ دوم مرکب است از گم دوں۔

۳	خاطر جم را تنگ ابرش بود	۳	روئے از آسایش آن خوش بود
۴	جانب میداں شده گلگون دهن	۴	خورد و جام می گلگون دهن
۵	گوزد و بزم تا رک ابرش رساند	۵	بر سر گم و در تنگ ابرش رساند
۶	چون مه نوزد ابر و دهن او شهر	۶	از آن سر چو گمان زده کو شهر
۷	از خم چو گمان نشد آسودا گوئی	۷	یکدم از دچون دم بهوده گوئی
۸	مرگ هم آماده بر می تا ختن	۸	تا ختنه اسب از صد حین تا ختن
۹	ساغر جم گشت از آن خورد و مرد	۹	دو شد و آسب هم آن خورد و مرد
۱۰	زیر دهن از خون دهن اسب بخورد	۱۰	سیلی مرگ آن همه اسباب خورد
۱۱	مرد و شد این عاقبت انجام جم	۱۱	خورد شد از حادثه آن جام جم

رفتن گل زنده در آتش با نعلش جم سوختن با هم

ساقی از این کاسه و خواں کبود ۱ | خرمی اندر گل و جان که بود

۳ که ابرش یعنی اسب و بود یعنی خواش است -

۴ که گلگون دهن - اے برائے دو انیدن اسب سوئے میدان رفت -

۵ که ابرش - در مصرع دوم یعنی مرکب است از ابر و دهن ضمیر که مرجع آن گوئی است -

۷ که گوئی در مصرع دوم یعنی گینه دست و در مصرع اول امر از گفتن -

رفتن گل زنده در آتش با نعلش جم سوختن با هم

۱۱ که خواں کبود - مراد از فلک است -

چشمه بوس است پراز گرو مهر	۲	گر می فصل است در آن سر و مهر
قصه دختر شنو القصبه باز	۳	کرد بر و جهم در آن از غصه باز
از اجل این فرض بر آتش زنا	۴	کنز بے نقوش اندر آتش زنا
جهم که هم از مرده تن زنده بود	۵	بدر آتش زدن از زنده بود
جهم که بر از ناوک کین کش داشت	۶	مرد در آتش شده این کیش داشت
سخت ستاد عالم فرماں بر می	۷	زنده در آتش زدن آن پری
ماه رخ آراسته چون مشتری	۸	در غم او غرقه خون مشتری
از بے قص از غم جهم گفت زنا	۹	غرقه خون هم رخ و هم گفت زنا
سرو قدس بزم زده دامان شده	۱۰	دام دل آن سوخته دامان شده

۱. بوس در مصرعه اول بمعنی سختی است
 ۲. غصه در مصرعه دوم بمعنی رنج و غم است
 ۳. آتش زنا در مصرعه اول بمعنی پرستان است - زنا در مصرعه دوم
 جمع زن است -
 ۴. کیش در مصرعه اول بمعنی ترکش و در مصرعه دوم بمعنی غم و سب است -
 ۵. آن پری در مصرعه دوم مراد از گل است -
 ۶. مشتری در مصرعه دوم بمعنی خریدار است -
 ۷. دامان در مصرعه دوم مرکب از دام و آن -

بر سر آتش زده پا خوش بحسرخ او همه بنیرم شده گوگرد باد عاشق سرمست نه پروانه رنگ مست شد آن گلرخ و گلزار گشت دانه و ش افشاده در آتش روان دانشد اندر غم جاں گونه کم آتش شوقش دل پروانه سوخت ای دل ازین واقع بیدار شو خسته ازین معرکه گردان همه	۱۱ باد برافروخته آتش بحسرخ خاک زده اندهم شده گوگرد باد چرخ در آتش زده پروانه رنگ رفت در آتش و گلزار گشت طلعت زده آتش بر آتش روان دانه در آتش زده آتش کوه کم زبان نگر آخر که چه مردانه سوخت کشته درین معرکه بیدار شو گرد رخ اند معرکه گردان همه
--	---

۱۱ پای چرخ زده در مصرعه اول معنی قصه نمود و چرخ در مصرعه دوم معنی فلک است
 ۱۳ پروانه رنگ در مصرعه دوم معنی مثل پروانه است
 ۱۴ گلزار گشت - ای دگل (گل) رنگ گل انار سرخ شد در مصرعه دوم معنی
 آنست که گل بوجه سوختن آتش شد
 ۱۵ بیدار شو در مصرعه اول معنی آگاه شو در مصرعه دوم بیدار - مرکب است
 از بیدار و اد
 ۱۹ گردان در مصرعه اول جمع گرد است معنی پهلوان - رخ - از معرکه گردان کرد و زود
 ای از معرکه رخ بر تافتند و گرد کردند

غیرت عشق از همه کس برخواست	۲۰	عشق هم از طینت حس برخواست
سید شد از بیدل بیدین از عشق	۲۱	می کشد او جگر بیدین از عشق
گر همه بر خود زده خنجر خلافت	۲۲	دوستی این آمد و دیگر خلافت
باغ در آرایش و آیین گل	۲۳	سوختن آسایش و آیین گل
چون تن گل را زده و ز سر گلاب	۲۴	گل چه در آتش چه خود اندر گلاب
لین شیشه عرش آمده و آنکه کلی است	۲۵	خانه کز آن شیشه بود و آنکه کلی است
معین گنج و گهر این خاکد ادا	۲۶	دو شو مشگر و گهر این خاکد ادا
قطره کنیز بحر بر آمد و دست	۲۷	در شد و شد قیمت آن صد دست

در خاتمه کتاب

ساقی از این جرعه در انجام کوش	۱	چون همه دادیم در انجام کوش
پر کن این شیشه و خم کوتهی است	۲	کاخر این شیشه غم کوتهی است

۲۳ لے آیین. در مصرعہ اول بمعنی از بیدل نیست و در مصرعہ دوم بمعنی طریق است.

۲۶ لے خاکد ادا. در مصرعہ دوم بمعنی ای را خاک بدان است.

۲۷ لے درست. در مصرعہ اول بمعنی بهتر است و در مصرعہ دوم درست بمعنی اشرافی است.

در خاتمه کتاب

۲۸ لے کوتهی. در مصرعہ دوم مخفف کوتاهی است.

تا یکے این خانه و جام مدام	۳	بگذرانند این دانه و دمام مدام	۳
جان که در آتش پردانه سرخوشی	۴	میلنجی مرگش پردانه سرخوشی	۴
دام تو شد اندر طرب آمد از چنگ	۵	تا بمداد این مرغ سب و از چنگ	۵
نعره زن از قافله خوش در آ	۶	مگر سر جان خیزد در آتش در آ	۶
در گذران این تفت خوں سرخو	۷	آمد شور و ساند از تفت خوں سرخو	۷
میل تو شد گمراهی دار السلام	۸	من شدم اینک نهی دار السلام	۸
از سر جان بگذرد دل خوش نشین	۹	باش درین منزل گل خوش نشین	۹
ناوک دل را پر دین بر نشان	۱۰	تا خورد آن ناوک ازین بر نشان	۱۰
کعبه دل که در پرت خانه ایست	۱۱	رو چوبیت اندر برتخانه ایست	۱۱

۳ به مدام - در مصرعه اول معنی شراب است و در مصرعه دوم معنی همیشگی -
 ۴ سرخوشی - در مصرعه اول معنی مستی است و در مصرعه دوم مرکب است
 اندر سرخوشی - اے خوشی از سرخی بر در -
 ۵ در آ - در مصرعه اول معنی زدنگوله است و در مصرعه دوم معنی داخل شود -
 ۶ دار السلام - در مصرعه اول معنی بهشت است -
 ۹ بر نشان - در مصرعه اول معنی نصب کن است تا ناوک بر نشان خورد
 اے تاثیر بر نشانه برسد -

طاعت یزدان کن دیں ہم پرست	۱۲	بر دل نظار حضرت این ہم پرست
طاعت صد قافله هر شام کن	۱۳	صبح حج قافله در شام کن
از همه کس خواری و خو خواری است	۱۴	کم کن ازین بادیه خو خواری است
ای ازاں بادیه که خوں تراست	۱۵	دمبدم آشفته و بخنوں تراست
شد ز خود آشفته و ثابت نشست	۱۶	تا بر سیاده و ثابت نشست
تا که درین کعبه چاں کام شد	۱۷	مدتے از سعی در اں کام شد
تا که صد عصبه بریں بولته رنجیت	۱۸	از همه درد بر دریں بولته رنجیت
سکه او پس کم از اں خورد ده گیر	۱۹	خورد ده رشکے ہم از اں خورد ده گیر
آهسته او گشته عیش مبیں	۲۰	نافه او بنگر و عیش مبیں
خوش کن ازین گلشن ما و اگزار	۲۱	گل بر و خارش بر ما و اگزار

۱۵ تر در مصرعہ اول معنی نرم است و در مصرعہ دوم برائے پیدا کردن معنی بیشی است.

۱۶ ثابت. در مصرعہ دوم معنی کوکے که حرکت نہ کند ثوابت جمع آن است.

۱۷ بولته. در مصرعہ دوم معنی گهر یا که در اں نذر و کیم را بگذازند.

۱۹ خورد ده گیر. در مصرعہ اول معنی عیب بگیر و در مصرعہ دوم معنی خورد ده

شده معلوم کن.

۲۲	بسیکه برین سوخت زده بجز با	۲۲	که شده زده قافیه که بجز با
۲۳	سوختم از محنت و پرسان ختم	۲۳	تا که من این مخزن درسا ختم
۲۴	مور که بر مدد که تنگ آمده	۲۴	رستم ازین مور که تنگ آمده
۲۵	نوح شد این همت کشتی گرفت	۲۵	تر شد از همت کشتی گرفت
۲۶	تا که خم آمد قدیم شستم	۲۶	استه شد از و دطه هم شستم
۲۷	زهره گری چنگ من آرد چنگ	۲۷	تا که جان سخن آرد چنگ
۲۸	گو سر مضراب در ابر ششم آید	۲۸	هر فرزه از چشم تیرا برده شمار
۲۹	کس چو من این رشته زیبا نتافت	۲۹	پرتو فکر کس این جان نتافت
۳۰	سودن لعل و گهر آساں کجا	۳۰	این حق دریاست اسل کجا
۳۱	فکریت من صاحب صدره فر شعر	۳۱	در همه تن صاحب صدره شعر

۲۲ بحر - در مصرعه اول معنی دریا است و در مصرعه دوم مراد از بحر شعر است -
 ۲۳ تنگ آمده - در مصرعه دوم معنی عاجز آمده -
 ۲۸ شمار - در مصرعه دوم مشتق است از شمردن -
 ۲۹ نتافت - در مصرعه دوم معنی روشن نشد -
 ۳۱ در - در مصرعه اول معنی باریکی و اشاره است - صدرم از شعر - اے
 منده من از شعر است -

۳۲	با تنگ من شیر نما از همی	ناید از و تنگ مگر از همی
۳۳	فارس میدان طلب این فادی	وز دم شاه عرب این فادی
۳۴	بنده محمود و سر به قدم	حلقه شد از خدمت این در قدم
۳۵	لطفت می از و چله خون بر کناره	شیتیم آورده و در اندر کناره
۳۶	هست درین دره سوس شاهیم	نیست سرو بال بجز شاهیم
۳۷	بر لب بحر از همه سو فاد غم	رسته ام از ناوک سو فاد غم
۳۸	شرط شد از بهت محمود و باد	آخر کار همه محمود و باد

۳۲ از همی - در مصرعه دوم معنی از غم جدا شدن است -

۳۵ کناره - در مصرعه اول معنی ساحل و در مصرعه دوم معنی بر است -

۳۷ سو - در مصرعه اول معنی طرف است -


تمام شد

J. & K. UNIVERSITY LIB.

Acc No 60423

Date 15.9.65





JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar



JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

کتاب فقہ اسلامی

KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Srinagar-6.

